نحمدہ و نستعینہ

سبحان اللہ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء

درین ایام برکت انضمام بفضل خالق عباد و محی البلاد وقائع بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد موسوم بنام تاریخی

# باغ چار چمن سنہ ۱۳۰۰ھ

یعنی

# تاریخ دکھن سنہ ۱۲۹۰ف
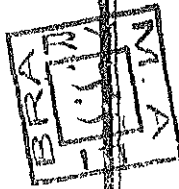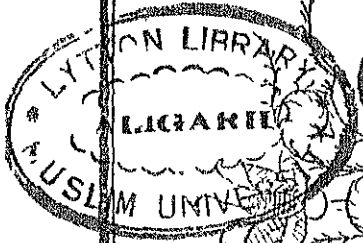
تصنیف عالیجناب صدر الادباء البارعین فخر البلغاء الماہرین اشرف الاکیاس مولانا عباس دام فیضہ

در مطبع جعفری لکھنؤ سن باہتمام

مطبوع شد

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۴۳ | ۴ | در عهد | در عهد | ۴۴ | ۱۹ | لمرصد | لمرضاته | ۴۸ | ۱۰ | کهیم | کهمم |
| ۴۳ | ۵ | مسجد او شد | مسجد سے شد | ۴۶ | ۸ | ہدیہ | بدیہ | ۴۹ | ۴ | کڑہ | کنڈہ |
| ۴۳ | ۱۹ | شاہ سلطان | ماہ سلطان | ۴۶ | ۱۳ | ہمکندہ | ہنمکنڈہ | ۴۹ | ۷ | وررشش | وررودش |
| ۴۴ | ۹ | سپہر اخرا | سپہر نعمات | ۴۷ | ۴ | ہمکندہ | ہنمکنڈہ | ۵۳ | ۲ | تابندہ | تابیندہ |
| ۴۴ | ۱۵ | الامراویہ | الامراوتہ | ۴۷ | ۱۴ | کرسے | کرسی | ۵۳ | ۲ | سربرج | سرازبرج |
| ۴۴ | ۱۶ | للترتب | لمایترتب | ۴۷ | ۱۶ | لطور | لطول | ۵۳ | ۱۰ | قیراسو | قراسو |
| ۴۴ | ۱۸ | الکرم | المکرم | ۴۸ | ۶ | ہمکندہ | ہنمکنڈہ | ۵۴ | ۲ | المنۃ اللہ | المنۃ للہ |

## قطعه تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سخنوری شمس بازغ منشی فدا علی صاحب المتخلص بفارغ

رفعت شیوا بیان چون از مضامین درست — کوس یکتائے بعالم از زبان کلک زد
خطبۂ تاریخ ہجری خامہ فارغ بخواند — سکہ حالا ستہ شان کلک گوہر سلک زد

۱۳۰۴ ہجری

### قطعه تاریخ

رفعت سحر بیان بر رخ زیبائے کتاب — چون با نگشت قلم خوب کشیدہ غازہ
ریخته از خامه فارغ گل سال فصلی — حامیہ طبع چو شد کتاب تازہ

۱۲۹۴ فصلی

سُبحانَ اللّٰہ مالکَ المُلکِ تُؤتی المُلکَ مَن تَشاءُ ١٢

درین ایام سراپا یمن و اسعاد بفضل و اماد خالق عباد و محیی البلاد
وقائع بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد موسوم باسم تاریخی

# باغ چارچمن

سنہ ١٣٠٠ ہجری

# تاریخ دکن

سنہ ١٢٩٠ فصلی


تصنیف عالیجناب صدر الادباء البارعین فخر البلغاء الماہرین اشرف الاکیاس
مولانا عباس بن العلامہ الشہیر فی الآفاق شیخ احمد الیمنی الشروانی



در مطبع جعفری لکھنؤ بش جدیداً باہتمام مولوی مرزا محمد علی مطبوع شد

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر وآله الکرام وصحبه الفخام ما هدر الحمام علی البیت الحرام

وبعد ازین بر خواطر امجاد روشن تر از مهر نیمروز باد که آخر سال هزار و سه صد از سنین هجرت اتفاق رفتنم بسبیل سیر از بهوپال بحیدرآباد دکن گردیده و بهرگاه زان دیار خاکسار ذره بمقدار ابوالفضل محمد عباس بمسکن خود باز رسید به تحریر این تاریخ همت برگماشت و نام این نامه باغ و چارچمن تاریخ دکن گذاشت

۱۳۰۰ هجری ۱۲۹۰ فصلی

نظم

پرتوی می‌اندهایی نظم دل آرای من
چشمهٔ نوشست هر لفظ بلاغت زای من

نار عشق و آب اشک و باد آه و خاک عجز
زین عناصر شد مرکب جسم جانفرسای من

خلق را تا فضل کستر آید در نظر
بسکه خورشید نجابت خشت از سیمای من

ساقی ام عشق و خمار غم انتظار درد دل سوز
ساغرم زخم درون خون دل صهبای من

هر دو عالم را کند چون گنج هر ذره قیاس
هر که بیند طول و عرض ملک استغنای من

کس چو من کم آزماید گرم و سرد روزگار
سوز دل گرما و آه سرد من سرمای من

نیست مطلوب من از دنیا و عقبی غیر دوست
هر دو عالم چیست صغرای من و کبرای من

بهر تو باید کرا ابعاد منزل طی کنم
تا ترقی را و هر دوست اینکه بوسد پای من

گر کسی همتای من باشد نمیشناسد او را
زانکه قدر من نداند کس بجز همتای من

و این کتاب مشتمل است بر چهار چمن چمن اول در حال سلاطین قطب شاهیه
من البدایة الی النهایة چمن دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت دو
لتها به سلمه الله تعالی چمن سوم در نقشه بندی حال حیدرآباد چمن چهارم در
چگونگی قلم و این بلده و سواد و دیگر بلاد و الله الموفق الی الرشاد چمن اول در گلشنانی
حال سلاطین قطب شاهیه از گلگشت دکن مولفه قادر صاحب متوطن بیدر و غیره
مخفی مباد که قبل ظهور اسلام در هند تا تسلط شاهان اسلام در دکن مملکت تلنگ
در قبضه راجهای قدیم آن دیار بود که در شهر ورنگل دار الحکومت داشتند و در عهد سلطنت
هرگاه رایات اسلام در تلنگ مرتفع شد گماشتگان بهمنیه حکمران گردیدند خواص خان
سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی اورنگ نشین بیدر که از جانب شاه
موصوف حاکم تلنگ بود و در گولکنده می ماند در سنه نهصد و هجده هجری بهمنیه را
ضعیف یافته بختین خود را قطبشاه نامید و خودسر گردید و لشاهی علم برافراشت
و گولکنده که بر سر کوه قلعه کوچک سنگ چین بنا ساخته الزمان بود عمارتش
وسیع و منیع کرده محمدآباد نامیده مستقر خود نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری

وقتیکه در مسجد نماز عصر میگذارد از دست غلام خود باشارهٔ جمشید پسر خویش
کشته شد و جمشید قطب شاه شد و از عیش دنیا اندک تمتع برداشته سنه نهصد
و پنجاه و هفت هجری بمرد و برادرش ابراهیم قطب شاه بر تخت نشست و بر قلعهٔ
گولکنده حصار دیگر کشیده وسیع کرد و چند قلعه و چند عمارت بزرگ احداث نمود و چند
قریه در گرد خود آباد نمود و تالاب ابراهیم پتن و تالاب حسین ساگر و چندین مساجد و
مدارس بنا کرد که تا حال موجود اند و این پادشاه کریم النفس و عادل با کل اطعمهٔ لذیذه
رغبت کلی بسیار داشت و از مائده او خلق متمتع میشد بیست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و
هشتاد و هشت هجری روز پنجشنبه انتقال کرد و پسرش محمد قلی قطب شاه دیهیم بر سر نهاد
و سال دیگر سنه نهصد و هشتاد و نه هجری بفاصله سه کروه از قلعه شهر حیدرآباد آباد کرد و
چار مینار و چار کمان و دار الشفا و عاشور خانه از ابنیه عالیه اوست و گوشه محل و داد محل
و چار محل بنا کرده او بود که حالا بجز یک حوض گوشه محل دیگر اثری ازان پیدا نیست
مرد قابل و عاقل و عادل و باذل بود و شعر هم میگفت این بیت از وست

| | |
|---|---|
| ازالتفات دلبر عالی مقام ما | گردون زدست سکه شاهی بنام ما |

هفدهم ذی القعده سنه یکهزار و بست هجری جامهٔ هستی گذاشت و چون فرزند نداشت
برادرزاده اش سلطان محمد قطب شاه بر اورنگ نشست و میر محمد مومن استرابادی
که دخل عظیم در امور سلطنت داشت و قطب شاهیه سید را مجتهد العصر انگاشته
بسیار تکریمش میکردند روز عید النحر این دو بیت گذرانید

| | |
|---|---|
| با محبت بازبستم عهد و پیمانی توئی | کهنه جانی من فشانم پیش جانانی توئی |
| خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است | عهد سلطان نوست و عید قربان توئی |

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد و تهجد گذار ستوده کردار شاگرد
قاضی محمد سمنانی بود و در فنون سپاهگری شاگرد آغا یوسف مکه مسجد بنا کرده
این بادشاه است که بصرف هشت لکهه روپیه تعمیر یافته گاهی عروجی و گاهی
ظل الله تخلص میکرد این سه بیت از وست

| دماغ و طبع عروجی چه دلگشا چمن است | چنین مگو که خود آسمان فرهنگست |
| --- | --- |

ولہ

| عروج با هم ز عشق و دولت اوست | این همه حشمتم بهمت اوست |
| --- | --- |
| مست از باده نیست ظل الله | سرخوش از باده محبت اوست |

۱۰۲۳ھ

پسرش عبد الله قطب شاه بست و هشتم ذیقعده سنه یکهزار و بست و سه هجری
پیدا شد در روز ولادتش منجمان گفتند که شاه روی پسر تا دوازده سال نه بیند
ورنه زیان عظیم رو خواهد نمود شاه برین سخن عمل کرد و از سال ولادت تا سال
دوازدهم هر کس بخدمت اتالیقی مامور شد در عرض یکسال مرد چنانچه دوازده اتالیق
مردند و در سال دوازدهم از روی حساب شمسی روزی چند باقی بود و از روی حساب
قمری مدت معهود سپری شده بود که شاه بغایت مشتاق دیدار پسر گشت و جشن عظیم
ترتیب داد و بدیدار پسر چشم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و
عابد بود اما روی پسر دیده همان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چهارم جمادی الاولی
سنه یکهزار و سی و پنج هجری رحلت کرد و هذا من عجائب الاتفاق در ۱۰ روز دیگر

۱۰۲۵ھ

عبد الله قطب شاه گردید مولانا رونقی تاریخ نوشت ـ شه شاه دکن قطب زمان
عبد الله ـ و در همین سال میر محمد مومن هم بجوار رحمت پیوست میر محمد سعید [illegible]

اردستانی المخاطب بمیر جمله معظم خان خان خانان سپه سالار بود روزی پسرش
محمد امین خان باده خورده و مست بدربار آمده و بر مسند شاهی نشسته قی کرد
شاه ناخوش شد و مردم بعرض رسانیدند که میر جمله چهار هزار سوار ایرانی نوکر گرفته
اراده گرفتن سلطنت میدارد و شاه زیاده متوهم گردید و میر جمله بخواسته پیش
اورنگ زیب رفت و بحضور شاهجهان باریافت و قطعه الماس دریای نور که از
دریای کشنا یافته بود و جواهر بیان شصت لک روپیه قیمتش تشخیص میکردند بشاهجهان
نذر کرد و بعد مردن سعد الله خان وزیر شد و ترغیب و تحریص گرفتن حیدر آباد نمود
و شاه عبدالله دو دختر داشت کلانرا با سید احمد عقد بست و عقد خرد با سید سلطان نجفی
نمود و سید احمد با سید سلطان رنجش داشت شب عقد داماد دختر خوردی بانجا آمدند و
بهم فساد شدند که شاه تنگ گشته به ابوالحسن که یکی از اخوان زاده های شاه بود
عقد بست و ابوالحسن مرد غریب لاابالی بود و بیشتر در تکیه های فقرا می نشست
چون سید سلطان خبر یافت اسباب شادی سوخته با خاطر افروخته بدر رفت و پیش
اورنگ زیب شتافته نوکر شد و میر جمله دختر خود بعقد وی سپرد و بعد ازین عبدالله شاه
سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری انتقال کرد و ابوالحسن بمدد سید مرتضی چار قب شاهی پوشید
و بلقب تاناشاه مشهور گردید تانا در زبان تلنگی طفل را می گویند و اکثر خصائل این
بادشاه طفلانه بودند مدنا و اکنا که هر دو مشرک متعصب بودند مختار کار شدند و مراسم
مشرکین را رونق دادند و در خرابی اهل اسلام افتادند و شرفا و سادات بجان آمدند
و تاناشاه که نازک دماغی آن ضرب المثل است بجز عیش و عشرت بهیچ کار متوجه نشد
و این دو مشرک بروی مسلط بودند وقتیکه عالمگیر رو بدکن نهاد و بارها جه ستاره

بجنگید این هر دو مشرک شیعه استعانت راجه کردند چون عالمگیر بلده بیجاپور را محاصره کرد
و با سکندر عادل شاه جنگید علانیه ابوالحسن را ترغیب مددگاری والی بیجاپور داد و نیز
ابوالحسن بعالمگیر نوشت که من تا حال پاس بزرگی میکنم حالا که ایشان سکندر را یتیم
دانسته بروی تاخته اند بسرداری خلیل خان چهل هزار سوار و پیاده روانه میکنم و می بینم
که ایشان از کدام کدام می جنگند عالمگیر که از مدتی ناخوش و در فکر تسخیر تمام ملک دکن
بود چهره برافروخت و بهادر شاه را بر سر ابوالحسن فرستاد و خلیل جنگید و شکست خورده
گلبرگه پیوست بهادر شاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادر شاه در حوالی حیدرآباد رسید و در شهر
تلاطم افتاد و ابوالحسن از عمارت چارمحل در قلعه گولکنده رفت و در شهر طرفه هول راه یافت
هر کس طرفی میگریخت و آبرو میریخت و مردم اوباش دست بغارت دراز کردند
ننگ و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد بشهر حیدرآباد در
و سپاهش اکثر شهر را تاراج نمودند ابوالحسن ایلچی فرستاد و پیام داد که جنگ از من و شماست
رعایا چه قصور کرده اند بهادر شاه حکم امان در داد و متمردان و سرکشان و ظالمان را سزا
داد و بعضی را در پای فیل بست و گردن زد تا غبار فتنه بنشست و چون ابوالحسن و
بهادر شاه هر دو شیعی المذهب بودند بچند شرط صلح فیما بین قرار یافت از انجمله این کنا
و مادنا هر دو کافر را که ماده فساد بودند شهزاده طلب کرد ابوالحسن سر هر دو بریده فرستاد
شهزاده بعالمگیر خبر کرد و به حسن آباد گلبرگه رفت و اورد عالمگیر بظاهر هیچ نگفت و چندی
خاموش ماند چون بیجاپور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود سنه یکهزار و نود
و هفت به گلبرگه آمد و گفت که ابوالحسن متمرد است چرا پیش ما حاضر نشد و فسق و فجور او
از حد گذشته است می باید که این بی دین را از مسند بر دارم این بگفت و کوچید

وبست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری در ظاهر قلعه محمد آباد
گولکنده فرود آمد و توپ جنگ سر داد از هر دو سو تا هشت ماه ده یوم جنگهای
هولناک شدند آخر روح الله خان و رستم خان سپاه ابوالحسن را رشوت داده
با خود آمیختند عبدالله خان قوم پنی نمک حرام وقت شب یک دروازه قلعه که بدست
او بود بگشاد روح الله خان رستم خان صف شکن خان خواجه مکارم و دیگر
سرداران عالمگیر آنشب با فوج در قلعه درآمدند و ابوالحسن بیخبر رقص می دید عبدالرزاق
لاری ندیم تاناشاه مردانه جنگید و زخمهای هولناک برداشته بر زمین افتاد و چند دسته
غلامان حبشی پائین ارک دلیرانه جنگیده کشته شدند و صبح قلعه بتصرف سرداران
عالمگیر درآمد مختار خان وغیره امرای عالمگیر با کاخ مجلس ابوالحسن آمدند وی تعظیم کرد
و هر یک را نشانید و چون خوان سامان دستر خوان چند مهمانان ناخوانده را گذاشت که
بسم الله با حضور حاضر است و هر کس بخوردن رغبت کردند باقی عذر آوردند ابوالحسن
نهار خورده بر فیل سوار شده پیش بهادر شاه رفت که زیر قلعه ایستاده بود و گویند مروارید
از گلوی خود برآورده بشاهزاده داد و بحکم عالمگیر در یک خیمه نظر بند شد و عیال وی نیز
از قلعه در آن خیمه آمدند و این واقعه در ماه ذیقعده سنه یکهزار و نود و هشت هجری رونمود

و نعمت خان عالی تاریخ چنین منظوم نموده

| | |
|---|---|
| بوالحسن و نشست جابجای محل | مدتش کرد زآسمان تقدیر |
| چون برون رفت لا و بجایش نشست | شاه اورنگ زیب عالمگیر |

بعد این سانحه در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و نود و نه هجری عالمگیر خزائن و دفائن
بضبط در آورده مبلغ شصت و هشت لک و پنجاه و یکهزار هون و دو کرور پنجاه و سه هزار

سلمه الله تعالی از روی گلزار آصفی و خزانه عامره و سرو آزاد و ماثر الامرا و تاریخ رشید الدین خانی
و خورشید جاهی و نصر الله خانی مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در ذکر گماشتگان تیموریه
تا آصفجاه — عالمگیر هرگاه سلطنت حیدرآباد از ابو الحسن تانا شاه گرفت صوبه داری
دکن حواله جان سپار خان نمود و چون سنه یکهزار و یکصد و سیزده هجری بمرد رستم دلخان
پسر وی صوبه دار شد و در سنه هزار و صد و شانزده رستم دلخان بعد از اورنگ آباد گشت
و از پیشگاه شهزاده کام بخش داؤد خان پنی صوبه حیدرآباد شد باز از طرف بهادر شاه
در سنه هزار و یکصد و نوزده هجری یوسف خان صوبه شد و در عهد محمد شاه دهلی مبارز خان
عماد الملک صوبه گردیده و در سنه یکهزار و سی و یکصد و هفت هجری مبارز خان با
آصفجاه جنگید و کشته شد و حیدرآباد در دست آصفجاه آمد **فصل دوم** در نسب
آصف جاه قمر الدین آصفجاه نظام الملک چین قلیچ خان بن شهاب الدین غازی الدین خان
فیروز جنگ بن عابد خان سمرقندی مخاطب به قلیچ خان بن خواجه اسمعیل بن خواجه عزیز عالم
بن محمد عالم بن محمد مومن بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح الله ثانی بن شیخ جاوید
سهرست بن نجیب الدین بن شیخ فتح الله بن تاج الدین بن علاء الدین بن زین الدین
بن ابی حفص بن شیخ شهاب الدین سهروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بهاء الدین بن
عبد الله صوفی بن محمد سعید بن قاسم علی رومی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبد الله
بصری بن عبد الرحمن مکی بن ابو القاسم بن ابو محمد مکی بن محمد بن ابو بکر صدیق خلیفه اول
**فصل سوم** در ذکر امارت آصفجاه باید دانست که عابد خان از سمرقند بعهد شاهجهان
در هند آمد و چهار صدی منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذاشت عابد خان را منصب
هزاری و خطاب قلیچ خان داد و در سنه یکهزار و هفتاد و یک هجری بمنصب صدی [illegible]

وسه هزار پانصدی کامیاب کرد باز صوبه اجمیر باز صوبه ملتان تفویض نمود و باز
سنه هزار و نود عابد خان بحج رفت و چون باز آمد منصب پنجهزاری یافت و بست
و چهارم ربیع الاول سنه هزار و نود و هشت هجری وقت محاصره گولکنده بضرب کلوله
بر دست راست زخمی شده بعد سه روز مرد و پسرش شهاب الدین اول سنه هزار و نود و
هفت هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز بخطاب فیروز جنگ غازی الدین خان
مباهی گردیده و دمادم ترقی یافته در مدت قلیل هفت هزاری شد و با وزیر النسا بیگم
دختر سعد الله خان وزیر شاهجهانی کتخدا گردیده و در عهد بهادر شاه بصوبه داری گجرات
سرفراز شده همانجا سنه یکهزار و یکصد و بست هجری کوس رحلت فرو کوفت و از بطن
دختر سعد الله خان وزیر قمر الدین خان سنه یکهزار و هشتاد و دو پیدا شد نیک بخت
تاریخ ولادت اوست اول از عالمگیر منصب چار صدی باز نه صدی باز دو هزار پانصدی
و خطاب چین قلیچ خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت فوجداری بیجاپور
و باز صوبه داری بیجاپور یافت و باز چار هزاری و باز پنجهزاری منصب یافت بعد مردن عالمگیر
شاه عالم بهادر شاه بر اورنگ نشست قمر الدین منصب شش هزاری و خطاب خان
دوران یافت و بخدمت صوبه داری اوده سربلند شد و باز ترک خدمت نموده به
رنگ صوفیه گوشه نشین در دهلی ماند و چون بهادر شاه مرد و معز الدین جهاندار شاه بر تخت
نشست باز منصب هشت هزاری قبول نموده در سلک امرای شاهی در آمد و چون فرخ سیر
افسر بر سر نهاد بمنصب هفت هزاری و خطاب نظام الملک پایه مباهات افزود و خدمت و
صوبه داری دکن تا حد کرناتک گشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بحضور فرخ سیر
و صوبه سنبهل مرادآباد گشت و هرگاه فرخ سیر درگذشت و رفیع الدرجات پادشاه گ

سه ماه و دو روز ماه از پادشاه آمد روشن اختر محمد شاه تخت نشین گردید نظام الملک صوبه داری
مالوه یافت و از مالوه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری عزم تسخیر دکن در سر کرد و قلعه آسیر
از طالب خان و برهانپور از انور خان بآشتی گرفت و بیست و هفتم شعبان سال مذکور از سید
دلاور علیخان سادات باره در سواد حسن پور سرکار هندیه جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه
شوال سال مسطور در سواد بالاپور نواح صوبه برار از سید عالم علیخان مصاف نمود و سید
کشته شد و ازین هر دو فتح ملک دکن مسخر کرد و استقلال تام بهم رسانید و اورنگ آباد مسند گاه
کرد و در دهلی نواب سید حسین علیخان وزیر بادشاه محمد شاه از دست میر حیدر خان کاشغری
شهید گردید و نظام بطلب محمد شاه بسمت دهلی رفت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و نهم علاوه
صوبه داری دکن خدمت صوبه داری گجرات و مالوه یافت و در امرای شاهی نفاق و دو رنگی
دهلی صف بندی رو نمود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش فرمان صوبه داری دکن بنام مبارز خان
عماد الملک محمد شاه نوشت نواب نظام الملک چون چنین دید خود را رنجور نمود و گفت که آب و هوای
مراد آباد مرا سازگار است از شاه اجازت گرفته بمراد آباد روان شد و از راه عطف عنان
نموده بسرعت راه دکن پیش گرفت بیست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت
با مبارز خان جنگید خان موصوف سر میدان کشته شد و نظام فتح یافته بر دکن گردید محمد شاه
درین وقت نظام را قوی دست دیده فرمان استمالت نوشت و آصفجاه خطاب بخشید و در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه هجری بدهلی طلب فرموده بجنگ مرهته مامور کرد ماه رمضان سال مذکور
نظام در سواد بهوپال با مرهته میدان جدال آراست و خبر آمدن نادر شاه از ایران شنیده
با مرهته صلح کرده بدهلی رفت و بعد واقعه نادر شاه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بجانب
دکن سفر کرد ناصر جنگ که در اورنگ آباد بود باغوای سران سپاه با پدر صف آرا شد و زنده

دستگیر آمد و نظام فتحیاب گشت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
به کرناٹک رفت و قلعه ترچناپلی از مرهٹه گرفت و انورالدین خان شهامت جنگ را
حکومت مدراس بخشیده باز آمد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده
که از قلاع نامی دکن در دست مرهٹه بود بجنگ در چنگ خود آورد و در سنه یکهزار و
یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه درانی از حدود افغانستان بهندوستان
شنیده به دهلی روان شده و به برهان پور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه
تاجدار دهلی شکست خورده رفت نواب فسخ عزیمت کرده در برهانپور سال مذکور بیمار شد
و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور مرد نعش او را در روضه قریب دولت آباد متصل
اورنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دفن کردند **فصل چهارم** در ذکر اولاد
آصفجاه تا آخر سنه ۱۳۱۱ هجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان فتح جنگ بهادر آصفجاه ششم دام اقباله
آصفجاه شش پسر داشت میر محمد پناه امیرالامرا میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ میر محمد
امیرالممالک صلابت جنگ میر نظام علی آصفجاه ثانی میر محمد شریف برهان الملک
بسالت جنگ میر مغل ناصر الملک همایون جاه — بعد انتقال نظام الملک آصفجاه به
ایالت میر احمد نظام الدوله متمکن شده هدایت محی الدین خان مظفر جنگ دخترزاده نظام الملک
مرحوم حاکم بیجاپور سر از طاعت پیچیده بمشوره حسین دوست خان ارکاٹی هوای
تسخیر ارکاٹ در سر کرده نصارا قوم فرانسیس بندر پلچیری را ملازم گرفته بر انورالدین خان
شهامت جنگ گوپاموی که از وقت نظام الملک ناظم ارکاٹ بود لشکر کشید شهامت جنگ
مقابله کرده در عین معرکه باده سرخ ممات چشید نظام الدوله خبر یافته از اورنگ آباد با هفتاد
هزار سوار و صد هزار پیاده جرار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شده و پانصد کرو

مسافت طی کرده در سواد پلچری بیست و ششم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه
هجری معرکه قتال آراست و مظفر جنگ را زنده اسیر و دستگیر نمود و برشکال در ارکاٹ
گذرانید همت خان وغیره افاغنه نوکران نظام الدوله بطمع دنیوی با مظفر جنگ و
افسران فرانسیس سازش کردند و هفدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری
نظام الدوله را شهید نمودند و مظفر جنگ را از قید برآورده بر مسند امارت نشانیدند و رو
بحیدرآباد آوردند در اثنای راه فیمابین افاغنه نقار پیدا شد و باهم خونریزی گردید مظفر جنگ
همت خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الملک میر محمد خان
صلابت جنگ را رئیس کردند و بحیدرآباد شتافتند و میر محمد پناه امیر الامرا در دهلی خبر شهادت
ناصر جنگ برادر خود شنیده بهوای ریاست دکن بمنهاج استعجال باورنگ آباد رسیدند و
هفتم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمرگ مفاجات جان بحق تسلیم نمودند
رفقا نعش بدهلی بردند و درین وقت فتنها در ریاست دکن رو نمودند که شرحش بسیار است
آخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از پیشگاه برادر
خود امیر الملک صوبه داری برار و میر محمد شریف برهان الملک صوبه داری بیجاپور یافتند
و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری برهان الملک از بیجاپور در اورنگ آباد نزد برادر
آمده منصب وکالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی هم از برار باورنگ آباد
رسیده برهان الملک را از عهده وکالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورده ملقب
بلقب ولیعهد شد سرداران فرانسیس خواستند که دست اقتدار آصفجاه ثانی را کوتاه نمایند
آصفجاه ثانی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدر جنگ سرخیل فتنه پردازان
را در خیمه خود کشته اسپ سواره بدر رفت و امیر الممالک رو بحیدرآباد نهاد و آصفجاه ثانی

باجانوجی بهوسله مکاسدار برار جنگیده باز صلح نموده پیش برادر خود امیر الممالک رفت و درین
فساد و آدینه شها ملک بسیار در دست پیشوا راجه پونه رفت که تفصیل آن بسیار است
و صرف حیدرآباد و بیدر و برار در دست اولاد نظام الملک ماند و چون شوکت و قوت
پیشوا از قتل بهاؤ و جنکو و بسواس رائو در سواد کرنال از دست سپاه احمد شاه درانی
مضمحل گردید آصفجاه ثانی با امیر الممالک بر آمده تا هفت کروه پونه رایات غنیم را نگونسار
کرد ناگاه میر مغل ناصر الملک با غنیم پیوست باین سبب فیمابین راجه پونه رگهناتهه راو و مادهو راو
و نواب آصفجاه ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و بیدر بهر قدر ملک در دست پیشوا
والی پونه بود باز بدست آصفجاه ثانی آمد و چهاردهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
پنج هجری در بیدر آصفجاه ثانی برادر خود امیر الممالک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر
بادشاه دهلی فرمان صوبه داری دکن بنام آصفجاه ثانی فرستاد نواب در بیدر استقبال نموده
فرمان را بدست تعظیم گرفت و مستقل والی حیدرآباد شد و درین وقت فیمابین رگهناتهه راو
و مادهو راو مناقشه رو نمود آصفجاه ثانی حمایت رگهناتهه راو کرد مادهو راو شکست خورده
سر بخط فرمان عم خویش رگهناتهه راو نهاد و رگهناتهه راو در عوض این استمداد ملک پنجاه
لکه روپیه و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام الملک بدست راجهای پونه آمده بود
پیشکش ساخت و ناصر الملک که نزد راجه پونه بود از کرده خود پشیمان شده خواهان عفو تقصیر شد
و بعد عفو جبریه در اردوی آصفجاه ثانی داخل گردید و لغازی و فتنه پردازی بعض امرا
آصفجاه ثانی از رگهناتهه راو مکدر شده بر سرش فوج کشید رگهناتهه راو طاقت جنگ در خود
ندیده با سی هزار سوار تاراج ملک نظامیه اختیار کرد و آصفجاه ثانی نیز تخریب کشور غنیم اختیار
نمود تا پونه ملک حریف را تاراج کرد و پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان دکا

آتشش نمودند پونه را سپاه اسلام تاریخ این واقعه یافت و هشتم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و هفت هجری امیر الممالک از قید زندان هستی نجات یافت و در همین سال
رکن الدوله سید موسی خان بمنصب مدار المهامی مرتقی گشت و ظفر الدوله احتشام جنگ
مرتبه سالاری سپاه یافت بندگان عالی لقب آصفجاه ثانی مقرر شد و از تردد است
آسایش وستند و بعد انتقال رکن الدوله سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری
غلام سید خان مخاطب بمشیر الملک معین الدوله ارسطو جنگ ارسطو جاه بهادر وکیل مطلق فرزند
دیگر همه اختیار دولت آصفیه و خدمت دیوانی ریاست سرفراز گردید و در سنه یکهزار و یکصد
و پنج هجری چهار در دکن ... و این قطعه تاریخ سال یافت آصفجاه ثانی بسیار دختران خرید
نموده در علمسرای خود یک فوج نظام از اهل فرنگ ساخت و عسکر شان از حرم سرا
بنا کرد و صدها دختران را صنعت سواری و جلادی و خیاطی و دیگر پیشه گریها آموخته
زنانه بازار زنانه شهر آباد کرد و در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری بر والی پونه لشکر
کشید و در موضع کهرله بیستم شعبان سنه یکهزار و دو صد و نه هجری جنگید شکست خورد و
در قلعه بند ماند خواهش صلح کرد پیشوا والی پونه بانی فساد مشیر الملک را خواسته
طلب کرد و سه کرور روپیه خرچ لشکرکشی طلبید آصفجاه ثانی بمجبوری پذیرفت و مشیر را
حواله کرد و حیدرآباد برگشت عالیجاه پسر آصفجاه ثانی بغاوت ورزید امجد الملک ...
تا ... مامور شد و عالیجاه مغلوب گشت و در سنه یکهزار و دوصد و ده هجری دستگیر آمده از
کوفت گرفتاری بمرد آصفجاه ثانی که از شکست خوردن محزون بود از مردن پسر زیاده
غمگین گردید و برای رفع غم بدیدن رقص میل کرد و سرآمد لولیان عصر شان مسماة چندا
بود که با وراستی حسن و جمال و غنج و دلال و مهارت در فن موسیقی بر اسپ خوب سوار شدی

واز فنون سپاهگری بسیار واقف بود و شعر فارسی و اردو و بشوخی میگفت و شعر او
سپاهیانه او دوست میداشت و سلوکها مینمود و این زن در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش
هجری قالب عنصری تهی کرد و بر قبر وی گنبد عالی افراشته اند و هنوز برقرار است المختصر
آصفجاه ثانی از کثرت عیش و عشرت بمرض فالج مبتلا گردید و در سنه یکهزار و دو صد و یازده
هجری مشیر الملک در سرکار پیشوا به حیله که توانست مفسده عظیم برپا نموده از زندان
برآمده نزد آصفجاه ثانی در حیدرآباد رسید و در مدراس ٹیپو سلطان پسر حیدر علی خان
کوس شاهی زده با انگریزان جنگید و با آصفجاه ثانی نیز لغار پیدا کرد و بمشوره مشیر الملک
آصفجاه ثانی مدد انگریزان اختیار کرد و پیشوا هم معین انگریزان شد و هر سه لشکر بر سر ٹیپو کشیدند
و ٹیپو را پایان کار سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری از پا در آوردند و ملک و مال ورا
باهم قسمت نمودند بعد ازین در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری پیشوا از آصفجاه ثانی مطالبه
سه کرور روپیه نمود مشیر الملک دام تزویر گسترده انگریزان را با والی پونه آماده پیکار کرد
و در دولت آصفیه فوج انگریزی هم نوکر گذاشت و در فکر استیصال پیشوا سرگرمیها نمود
هنوز این مقدمه ناتمام بود که آصفجاه ثانی هفدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هجده هجری
از مرض فالج که از چند سال بآن مبتلا بود و هفتاد و یک مرحله زندگانی طی کرده عالم فانی را
وداع کرد سعید بخت تاریخ ولادت و مستوجب بهشت تاریخ وفات اوست ده دختر و هشت پسر
داشت اسمای ذکور اینست میر احمد علیخان عالیجاه * میر اکبر علیخان سکندر جاه * میر سبحان علیخان
فریدون جاه * میر ذوالفقار علیخان جهاندار جاه * میر جمشید علیخان جمشید جاه * میر
تیمور علیخان اکبر جاه * میر جهانگیر علیخان سلیمان جاه * میر جهاندار علیخان کیوان جاه
نواب آصفجاه ثانی بر حال وزیر خود مشیر الملک بسیار مهربان بود و هر گاه سیف الملک

پسر مشیر الملک مرد مشیر الملک بسیار غمگین شد آصفجاه ثانی برای تسلی خاطر سلیمان جاه
وکیوان جاه هر دو پسر خود را در فرزندی مشیر الملک داد و ابواب رافت بر کشاد
و چون رو برو ی آصفجاه ثانی عالیجاه شرمسار گشته بود بعد رحلت شان آصفجاه ثالث
سکندر جاه پا بر سریر امارت گذاشت و عمر عزیز در کاخ دولت بعزت بسر برد در ماه
ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری پیدا شد و هفدهم ذیقعده روز جمعه سنه
یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری وفات یافت مختصر وقائع عهد ایشان اینست که چون
مشیر الملک سنه یکهزار و دو صد و بست هجری بعالم بقا شتافت میر ابو القاسم
المخاطب بمیر عالم را خدمت دیوانی عطا کرد و هرگاه بست و یکم شوال روز جمعه سنه
یکهزار و دو صد و بست و سه هجری میر عالم جهان فانی را گذاشت منیر الملک حید یار خان
داماد میر عالم را خدمت دیوانی سپرد یادگار میر عالم بیرون شهر تالاب کلان است که
ازان شهر پیدا شد و اورده اند خدمت مشکاری براجه چندو لال بهادر کهتری تفویض
گشت و راجه صاحب مختار کل شدند و منیر الملک برای نام دیوان ماندند و بعیشرت
زندگی بسر بردند هشت دختر و نه پسر سکندر جاه بودند اسمای پسران باین تفصیل اند
میر فرخنده علیخان ناصر الدوله ـ میر بشیر علیخان صمصام الدوله ـ میر گوهر علیخان
مبارز الدوله ـ میر تفضل علیخان سیف الدوله ـ میر منور علیخان منور الدوله ـ میر
فیاض علیخان ذو الفقار الدوله ـ میر محمود علیخان قطب الدوله ـ میر داور علیخان قمر الدوله
میر فتح علیخان مظفر الدوله ـ هرگاه چنانکه مذکور شد سکندر جاه از دار ناپایدار به
دار القرار شتافتند نواب ناصر الدوله بهادر رونق بخش مسند فرمانروائی شدند ایشان از
بطن فضیلت النسا بیگم یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری

پیدا گشتند و در قصر امارت بعیش و فراغت ایام زندگانی بپایان آوردند و بعارضهٔ
پیچش بست و دوم ماه رمضان سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و سه هجری عالم فانی را
گذاشتند و در عهد ایشان هرگاه منیر الملک مردند راجه چندو لال صاحب پیشکار تنها
رائق و فائق جمله امور ریاست شدند و حضور پرنور بندگان عالی آصفجاه چهارم بذات خود
بهیچ کار توجه نکردند و وقائع عهد اقتدار راجه صاحب موصوف بوجه اختصار قلم انداز نموده
صرف اینقدر مجملاً می‌نویسیم که ایشان سخی بودند و قوم سکهه و روهیله و عرب در دور ایشان
قوی دست گردیدند و فیما بین خانه جنگیها نمودند آخر سکهه و روهیله مغلوب و عرب غالب
گشتند و چون ملک را باجاره میدادند و باستقلال میکه می بایدکمتر توجه میکردند کشور از تعدی
عمال تباهی پذیرفت و محاصل کمتر شد و حال امرا و جاگیرداران دگرگون گردید و در خزانه
پیشتر نماند و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه در ماهه که بابت
تنخواه سپاه انگریزی بدولت انگلشیه داده میشد از تهی شدن خزینه در ارسال آنهم تعویق
رو نمود و چون قریب یک کرور روپیه سرکار انگریز بهادر بر دولت نظامیه قرض شده
نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از مسند پیشکاری و مختاری برخواسته عزلت نشین
شدند و راجه رام بخش پسر راجه گوبند بخش خلعت پیشکاری پوشیدند و سراج الملک پسر
منیر الملک سبیج دیوانی بر دستار بستند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند
و امیر کبیر شمس الامرا بهادر اول برکار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذاشتند باز راجه
رام بخش پیشکار و بعد چندے سراج الملک دیوان شدند و بسیار تدبیر کردند مگر مدعا
نیافتند آصفجاه چهارم آنچه در خزانه و جیب خاص و قلعه گولکنڈه داشتند برای رفع خسارهٔ
ریاست و فیصله تنخواه انگریزی دادند مگر کافی نشد و تقاضا سخت رو نمود آخر مجبور گشته

دوازدهم ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و شصت و نه هجری کرنیل جان لو صاحب
بهادر رزیدنت دولت انگلشیه را در وجه ادای وام و آینده برای دادن تنخواه
ماه بماه بفوج انگریزی بندگان عالی صوبه برار که دران وقت ظاهرا پنجاه لک روپیه
محاصلش بود حواله کردند که شروط تفویض و گفتگوی مطالبه و بیان دیگر امور بوجه
ایجاز درین مختصر گذاشته آمد القصه بعد ازین هفدهم شعبان سال مذکور سراج الملک
راه آخرت پیمودند و شجاع الدوله مختار الملک میر تراب علیخان سالار جنگ بهادر
پسر شجیع الدوله مرحوم بن منیر الملک عهدهٔ دیوانی یافتند و نرائن پرشاد صاحب راجه
راجایان نرندر بهادر بن راجه بالاپرشاد صاحب بن راجه چندو لال صاحب بخدمت
پیشکاری منصوب شدند و از اصابت رای و توجه تام و غور بالاکلام دیوان ممدوح
انتظام در ریاست پدیدار گردید گویا خزان رفت و موسم بهار در رسید آصفجاه چهارم دو
پسر داشتند خرد روشن الدوله و کلان میر تهنیت علیخان افضل الدوله بهادر که بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲ هجری پیدا شدند چون روز دیگر بعد رحلت والد ماجد خود آصفجاه پنجم
شدند و به سریر مملکت آبائی نشستند دست جود کشادند و بسیار فقرا را نواختند در صورت
و قوت و جرات ثانی اسفندیار بودند و زمام اختیار ریاست از راه فراست و کیاست
بکف سالار جنگ بهادر دادند و فارغ البال ماندند وسعت ملک نظام نود و پنجهزار و سیصد
و سی و هفت میل مربع انگلسی است و اگر انتظام و آبادی ملک چنانچه میباید برروی کار
آید شش کرور روپیه سالانه خراج حاصل شدن دشوار نیست مگر در عصر آصفجاه چهارم
قریب دو کرور بدقت وصول میشد سالار جنگ مساعی جمیله بکار بردند و ریاست را
از بار قرض سبکدوش کردند و ملک را بقدر امکان آباد ساختند که سوای جاگیرات که

زیاده از کرور روپیه باشد حاصل ملک قریب چار کرور در خزانهٔ آصفیه داخل شد
و بسیار عمارات جدید بنا کردند و عمارت های کهنه مرمت نمودند با دولت انگلشیه
اتحاد افزودند نوکران را ماه بماه تنخواه دادند تعداد نوکران ریاست قریب هشتاد هزار
است که پانزده لک روپیه شهر بشهر می یابند پل و مسجد و بازار افضل گنج بحکم ولی نعمت
خویش باسلوب خوب تعمیر کرده اند انتظام محکمه جات نمودند ریل از حیدرآباد تا شولاپور
ساختند و از امور جلیله عهد آصفجاه پنجم این است که در سنه ۱۲۷۷ هجری علاقه رائچور و شوراپور
و دهاراسیون گورنمنٹ انڈیا شامل حیدرآباد نمود و بعض پرگنات علاقه صرف خاص
بطور معاوضه گرفت و درهمین سال سکه قدیم که بران نام سلاطین تیموریه بود موقوف
گردید و سکه جدید که یک روی آن نظام الملک آصفجاه و طرف دیگر ضرب حیدرآباد
نقش است جاری شد و در سنه ۱۲۷۸ هجری خطاب ستاره هند و تحفه صد هزار روپیه
و تمغه اشار از پیشگاه ملکه معظمه کوئین وکٹوریه قیصر هند و ملکه لندن آمد و آصفجاه پنجم
هدیه قبول نمودند مگر از پوشیدن اشار بسبب بودن تصویر که خلاف آئین اسلام است
عذر کردند و مجبوری و معذوری بوجه پابندی ملت و مذهب وا نمودند و بعارضه فتق
بتاریخ دوازدهم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری داعی اجل را لبیک
اجابت گفته راهی ملک بقا شدند و فرزند اقبالمند وارث سریر و کلاه ششم آصفجاه مظفر الملک
میر محبوب علیخان بهادر را که پنجم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و سه هجری
از بطن مهد علیا واجد بیگم صاحبه پیدا شده اند مملکت دکن سپردند چونکه جناب ممدوح
خردسال بودند دستور صاحب شعور سالار جنگ بهادر بکمال دولتخواهی کار و بار
سلطنت را چنانکه باید بسر انجام دادند و هرگاه در سنه هزار و دوصد و نود و سه هجری

پانزدهم ماه ذیحجه در دهلی دربار قیصری شد با چند سرداران نامی و خیرخواهان گرامی
رونق بخش دهلی گردیدند و در جشن شامل شدند و درهمین سال سالارجنگ برای
حصول ملازمت ملکه لندن و قیصر هند بشهر لندن رفتند و باحترام ملاقی شدند و
بازگشتند و در سنه ۱۲۹۹ هجری بندگان عالی بسیر اورنگ آباد شتافتند و مع الخیر بدولتخانه
آمدند و ناگاه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۰ هجری بعارضه هیضه سالارجنگ
بهادر انتقال نمودند رحلت شان موجب ملال خاطر خاص و عام شد تا مسند نشینی
بندگان عالی دام اقباله راجه راجایان نرندر بهادر نرائن پرشاد پیشکار مختار کار قرار یافتند
و به اصابت رای گورنمنت مقرر شد که بعض امور نظم و نسق بمشوره خورشید بهادر و
بشیرالدوله بهادر و میر لائق علیخان بهادر خلف سالارجنگ بهادر و پیشکار صاحب بهادر
جاری شوند و آخر سال یکهزار و سه صد هجری معلوم گشت که حضور پرنور شانزدهم ماه صفر
سنه ۱۳۰۱ هجری برای ملاحظه نمایشگاه کلکته بسواری ریل رونق افروز خواهند شد
و از انجا در ماه ربیع الاول مراجعت خواهند فرمود و پنجم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ هجری مطابق
سوم فروری سنه ۱۸۸۴ ع موافق بست و هشتم اسفندیار ماه سنه ۱۲۹۱ فصلی که سن مبارک
هجده سال خواهد بود بر سریر جهانبانی متمکن خواهند شد و در ذیحجه آخر سنه ۱۳۰۱ هجری که اتفاق
رفتن راقم این تاریخ بحیدرآباد شد و تقرر دیوان جدید جناب عالی که بتوجه خاص [illegible] گشته
بتقریر آورده و در ماه محرم سنه ۱۳۰۱ هجری نخستین بواسطه والا مراتب راجه گردهاری پرشاد صاحب
صدر سررشته دار فوج باقاعده دولت نظامیه و عالی مناقب آغا میرزا صاحب
سرور جنگ اتالیق حضور از مهاراجه نرائن پرشاد صاحب بهادر پیشکار ملاقات دست داد و تا دیر
گفتگو بکمال رافت کردند و از حال نظم و نسق ریاست عالیه بهوپال امور جزئی و کلی پرسیدند

وازبیان شافی بندہ خوش گردیدند و مشکور نوازش خود نمودند و من بعد در مجلس
ہمایون بندگان عالی حسب الطلب مع صاحبین موصوفین رفتم و باریافتم و کورنش
بجا آوردم و کتاب آئین ہیبین ترجمہ دستور العمل کلی از راجہاے ہند کہ قبل دو ہزار
سال فرمانروا بود از تالیف خود پیشکش کردم نذر بندہ پذیرفتند و قریب کرسی
محمد عباس ۔۔ اذن نشستن دادند و سرپیچ مرصع الماس از دست مبارک برسرم بستند ازین
بالیقین صورت ہمایون دیدہ دریافتم کہ ذات بابرکات فخر خاندان است و از چہرہ ہما
آثار بزرگی و اقبال نمایان بذہن رسا و فراست و ذکا موصوف اند و بہ فتوت و مروت
و شجاعت و سخاوت معروف فرد

این مراتب کہ دیدہ ام خبر و بیست　　　کار گلی ہنوز ورق در راست

چمن سوم محمد قلی قطب شاہ بفاصلہ سہ کروہ از قلعہ محمد آباد گولکنڈہ لب رود موسی
شہر آباد نمودن بخاطر داشت جائیکہ در سنہ نہصد و ہشتاد و یک ہجری بر رود مذکور
والد ماجد او پل سنگین دو صد ذراع طویل دوازدہ گز عریض و چہاردہ گز مرتفع
مشتمل با حبہ و بصرف نود و شش ہزار روپیہ بنا کردہ بود و شخصے صراط المستقیم
تاریخش یافتہ گذرانید و پانصد ہن طلا انعام یافت ہرگاہ مالک تاج و تخت شد
شہر آباد کرد و بھاگ نگر نام نہاد لفظ حافظ مادہ تاریخ یافت و باز عمارت چار منار
در وسط شہر ساخت و تاریخش یا حافظ گفت باز بھاگ نگر را حیدر آباد نام نہاد و تاریخش
فرخندہ بنیاد فرمود این شہر در عہد قطب شاہیان در دو نیم کروہ آباد بود و حالا آبادانی
این شہر مع معسکر انگریزی تخمینا در دو و بست کروہ باشد و سابق این شہر فصیل نداشت
مبارز خان بنا فصیل انداخت و نظام الملک آصفجاہ ثم ساخت و درین شہر پناہ

سیزده باب کلان و سیزده دریچه واقع اند و سه صراط بر رود موسے مبنی هستند یکی جسر قدیم مذکور الصدر که بنام پل نرتوا مشهور است دوم پل چادرگهاٹ که نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم آصفجاه چهارم سنه یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری سه صد گز دراز و پانزده گز پابند بصرف هشتاد و پنجهزار روپیه بنا کرده اند سوم پل نواب افضل الدوله بهادر مغفور آصفجاه پنجم است متصل دهلی دروازه که در سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و پنج هجری تعمیر یافته و اندرون شهرپناه (۱۴۹) محله و بیرون (۱۰۶) محله آباد اند که درین محلات داخل و خارج فصیل و معسکر سکندرآباد (۳۵۴۹۵۲) مردو زن بموجب آدم شماری سنه ۱۸۸۱ع میباشند و اسماے ابواب و دریچه ها این است

دهلی دروازه قدیم - دهلی دروازه جدید - چادرگهاٹ دروازه - دبیرپوره دروازه - دروازه یاقوت پوره - دروازه تالاب میر جمله - گولی دروازه - لعل دروازه - علی آباد دروازه - دروازه غازی بنده - فتح دروازه - دودباولی دروازه - دروازه پل نرتوه کهڑکی - بوهره - کهڑکی میر جمله - کهڑکی ماما - کهڑکی رنگ علیشاه - کهڑکی بودله - کهڑکی دارالشفا کهڑکی کلاله - کهڑکی گاذر - کهڑکی حسن علی - کهڑکی چنچپه دروازه - کهڑکی چار محل - کهڑکی دودباولی - کهڑکی کهاران - و اندرون و بیرون شهر زیاده از پانصد مسجد خورد و کلان خواهند بود کلان تر از همه مکه مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قمه گلدسته سی و شش گز معماری زمین مسجد در عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چهارده گز مربع و الان مسجد پنجدر و سه درجه در طول شصت و پنج گز و در عرض چهل و دو گز هشت گره چار محراب مساوی هر یک هشت و نیم گز عریض و در درمیان ها نیم گز عریض مسقف بد و سقف تو بر تو از آهک و آجر که درمیان آن مثل سرداب جائی وسیع است و در صحن مسجد جانب

جنوب پنج حجره سنگ مرمر هستند مزار عمده بیگم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب سکندر جاه مزار نواب ناصر الدوله مزار نواب افضل الدوله و بر سر چهار حجره نوابان این تواریخ کنده اند

بر روح پاک میر نظام علی مدام / خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه

زین مصرع عجیب دو تاریخ را بخوان / مستوجب بهشت و باخلاص فاتحه

چون سکندر جاه از آفاق رفت / هر مکان شد از غمش بیت الحزن

برکشیدم آه گفتم سال او / راهی فردوس شد شاه دکن

ایضاً

کرد شاه دکن زد هر کناره / در هزار و دو صد و چهل و چهار

چو رفت نواب ناصر الدوله سوی جنت زدار فانی / خدایش بخشید و کرد بخشش بفضل و رحمت مقام اعلی

مه صیام از شهور بود و بود بیست و یکم از آن مه / که دادش ایزد اقتضی جنت بصدر عزت مقام اعلی

پی سن عیسوی سالش بگوش جان خواند مصرع خوش / بناصر الدوله داد یزدان میان جنت مقام اعلی

ربی المالک ماح الجنة / والمهدوی فاح الجنة

قلت تاریخ وفاة المرحوم / افضل الدوله راح الجنة

وقریب این مسجد در ناف شهر عمارت چار منار است باین هیئت که در درجه اول چهار طرف چار محراب کلان و عریض و بلند که هشت گز عرض هر محراب است و در وسط آن زمین مربع بقدر ده گز مسقف بقدر دو درجه مناره مرتفع از اندرون مقعر و از بالا مسطح و در میان این زمین حوض بقدر پنج گز مربع ساخته بودند که الحال مسمار گردیده و بر هر چهار گوشه چار منار دوازده پهل که از اندرون جسامت آن زینه پاپیچ برای بالا رفتن ساخته اند و بر

درجه دوم بالای آثار مهرابها چهار طرف چهار صفه بزرگ بنا کرده اند و بالای آن که درجه سوم باشد صحن و بسمت مغرب صفه مسجد خرد مسقف و هر چهار منار دیگر از اسما مسجد دو درجه عالی و هر منار پنج درجه و شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت شهر پخته طرز مغلی و هندی و انگریزی آمیز و مجلسرای بندگان عالی و امیر کبیر و سالار جنگ از جمله بیوت وسیع و فسیح و درون و بیرون شهر اکثر مساجد و مقابر و اماکن کهنه بخط ثلث و نستعلیق آیات و تواریخ منظوم و منثور کنده اند از انجمله بر مقبره موسی قادری بسیار تواریخ منقوش اند منجمله آن قطعه که نقل برداشتم این است

زینجهان رو تافته چون حضرت موسی ولی      از جمال خویش کرده آنجهان را منجلی
از دم آداب رضوان گفت آمد در جهان      نور چشم احمد و حسنین و زهرا و علی
شاه موسی بود بس روشن ضمیر      رخت رحلت بست چون زین دار دگیر
با دل غمناک تاریخ وفات      گفت هاتف بود این شیخ کبیر
شاه موسی قادری آن شیخ والا مکنت      از جهان رو تافته رفته بجنت اندرون
سال وی را چون بجستم هاتفم گفتا بدان      از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شد برون

دائره میر مومن کهنه قبرستان مومنین در شهر است و در انجا بر الواح قبور صدها کتابه نقش اند از انجمله این چند کتابه که اتفاق نقل برداشتنش شد این است ه

شب آدینه بست و نهم رمضان      روانه سیده سوی جنان شد
برآمد سال تاریخ از سر حیف      بجنت فاطمه بیگم روان شد
سید والا مکان عالی نسب      وا دریغا از جهان معدوم شد
گفت صادق سال تاریخش حزین      میر زین العابدین مرحوم شد

جناب میر مهدی خان مرحوم — که بود او فدای نام حسنین
چو شد واصل برحمت جعفری گفت — وصال میر مهدیخان ز سبطین

چونکه دامن فشاند از دنیا — چشم خویشان ز اشک شد پر نم
عقل تاریخ رحلتش فرمود — وای افسوس عالیه خانم

چون بامر حق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ — رخت هستی سوی جنت الماوا کشید
دانهٔ عیشی نچید و رفت از کشت حیات — مرغ روحش زاشیان تن سوی عقبی پرید
شربتی قندی نخورد از شکرستان وجود — ناگهان از دست ساقی اجل حنظل چشید
میوهٔ شاخ امید جد و باب خویش بود — زان سبب شد سال فوتش میوهٔ شاخ امید

میر ابوتراب فطرت مشهدی در سنه هزار و شصت هجری انتقال نموده در دائره مدفون شد و این رباعی که فطرت دم واپسین گفته بود بر لوح مزارش کنده است

فطرت تو روزگار بیرنگی کرد — نواخت بهر خارج آهنگی کرد
آن سینه که عالمی در او می‌گنجید — اکنون ز تردد نفس تنگی کرد

و این رباعی پسرش یعنی میر رضی دانش که در فراق پدر خود گفته هم بر لوح مزارش
رباعی مذکور نقش است

دانش مکن اعتبار بر عمر دراز — کاید بزبان کم لب عمر دراز
گیرم که چو عیسی بفلک بر شده — آید بچه کار بی‌پدر عمر دراز

و قبر نعمت خان عالی و دیگر سادات و علما و شعرا که اکثر ایران زاد بودند درین دائره بسیار است و از کتابهای عمده تاریخ نهر میر عالم است که بر منبع نهر نقش است بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و بر پیش طاق مسجد امیر کبیر این تاریخ کنده است

فادخلوا فی المسجد الحرام و بتاریخ بست و ششم ذیحجه سنه ۱۳۰۱ اتفاق دیدن قلعه گولکنده شد
این قلعه سنگین مستطیل بقدر یک کروه مختلف الاضلاع متعدد الابواب است و قصور
قطب شاهیه منهدم افتاده اند در تمام قلعه صرف یک مکان کلان باقیست که دران
نه صحن با چمن و حوض و دیوانخانه و بیوت دیگر هستند و یک مسجد و یک عاشورخانه کهنه
هم موجود است و قریب دو صد خانه غربا باشند و قریب یکصد توپ زنگ خورده جابجا
افتاده اند ازانمیان دو توپ کلان بسیار عمده و خوبصورت ساخت محمد حسین عرب
توپ ریز که در عهد عالمگیر بود یافتم و سابق دو توپ کلان در قلعه آسیر برهانپور و یکی توپ
در قلعه اسلام نگر متصل بهوپال ریخته همین محمد حسین دیده ام ازین دو توپ یک توپ را
پیمودم ده دست دراز است و بقدر سه وجب سطبر و دهانش یک وجب و چهار انگشت
فراخ و بر دهن این رباعی کنده است ع

تا صراحی خنده تعلیم از لب دلبر گرفت　　آتشی جست از دهان او و مجلس در گرفت
می طپد دل بهر وصل او نمیداند که سوخت　　شعله جانسوز او تا خصم را در بر گرفت

و بر پشت این عبارت است که یک من باروت سیزده آثار پاده بالا عمل محمد حسین عرب
توپ فتح رهبر جلوس همایون سنه ۱۶ مطابق سنه ۱۰۸۳ هجری مقدسه ابو المظفر محمد محی الدین
اورنگ زیب بهادر بادشاه غازی و برین توپ نشان ضرب سه گوله بر دهن و دو بر پهلو
و یک قریب پیاله زنجک یافته شد و یکی از مردم قلعه که پیر سال بود بمن گفت که از بالای
برج محاذی همین دروازه توپچی ابوالحسن تاناشاه برین توپ این گوله ها زده است
زیرا که این توپ را برای شکستن فصیل میر آتش عالمگیر طرف همین دروازه قائم کرده بود
المختصر قلعه را بچشم عبرت دیده بیرون قلعه برای مشاهده مقابر قطب شاهیه شتافتم

سالار جنگ بهادر مرحوم دو مقابل باغ کلان بغایت سر سبز و دلچسپ ساخته اند و مقابر
را مرمت نموده اند جای پر فضا یافتم و ساعتی گردیدم بر الواح قبور شاهان کتابها
بخط ثلث و نسخ نوشته اند اتفاق نقل بر داشتن سه کتبه شد و آن این است
انتقل صاحب هذه الروضة الرضیة و هو الملک المغفور السعید الشهید الغازی لوجه الله المجاهد
فی سبیل الله سلطان قلی المخاطب بقطب الملک یوم الاثنین الثانی من شهر جمادی الثانی
سنة تسع مائة و خمس و خمسین من هجرة سید المرسلین قد انتقل صاحب هذه الحضیرة العلیة
العالیة و هو السلطان المغفور و الخاقان المرحوم المبرور سلطان ابراهیم قطب شاه یوم الخمیس
الحادی و العشرین من شهر ربیع الثانی سنة تسع مائة و ثمان و ثمانین من هجرة اشرف
المرسلین اعلیحضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد قلی قطب شاه روز شنبه هفدهم ماه ذیقعده
الحرام سنه یکهزار و بیست هجری برحمت حق داخل شد و متصل این قلعه درگاه سیدین شاه
است که اکثر مردم بزیارت میروند چون شام شد اتفاق رفتنم نشد ایشان از اولاد سید
بنده نواز گیسو دراز و داماد ابراهیم قطب شاه بودند و بیرون شهر لب آبگیر میر عالم
بزم ارزگردیده مقبره سید محمود است روز سه برای فاتحه خواندن رفتم جای خوش دو منارها
دلچسپ و بغایت نورانی یافتم از میر منور علی سجاده نشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب
خلف میر فتح علی اتالیق نواب خورشید جاه محی الدین خان بهادر امیر کبیر شمس الامرا چهارم حال
سید پرسیدم گفتند که ایشان در سلطنت قطب شاهیه از ایران با جوق صوفیان به دکن
تشریف آورده بودند و مرشد ایشان وقت وداع یک تخم خرما بایشان بخشیده و صیت کرده
بود که روزانه هر جا بروید این تخم را وقت ظهر بکارید و بران وضو کنید و دم عصر ملاحظه نمائید
اگر تخم بروید همانجا اقامت نمائید و اگر نروید تخم بر داشته بمنزل دیگر روید ایشان همچنین عمل

میکردند تا آنکه درین سرزمین رسیدند و بعادت خود تخم گشتند و وقت عصر روئیده یافتند رحل اقامت افگندند و مسجد و خانقاه ساختند و متوکلا علے اللہ نشستند بسیار صاحب تصرف و خرق عادات بودند از زیر سجاده هزارها اشرفی برآورده خیرات می نمودند و برای فقرا لنگرخانه مهیا داشتند و زمین حوالی کوهچه زرخطیر واوده خرید کردند و وقف نمودند و از شاه وقت گاهی یک حبه نگرفتند و بر دیوارهای تمام مکان از کلام شاعرے که بلبل تخلص اوست صدها اشعار فارسی از سفیده کاشغری خوشخط بقلم جلی نوشته اند مگر از تمادی ایام و آسیب باد و باران اکثر متغیر و محو شده اند این چند بیت از انجاست که بسبیل یادگار نقل برداشته شد

طلسم مخزن وحدت بنام درویش است — کلید قفل سعادت کلام درویش است

قدم بمنزل شاه و گدا زدم دیدم — سلامت دو جهان در مقام درویش است

مبین بچشم حقارت فقیر را منعم — که نور صبح تو از فیض شام درویش است

برو بطلعت خود ای مه دو هفته مناز — که آفتاب فلک خشت بام درویش است

درآ بعرصهٔ میدان عشق و جولان کن — که رخش سرکش اقبال رام درویش است

بیا بدرگه سلطان اولیا بلبل — که جایگاه تو بیت الحرام درویش است

تاریخ وفات این بزرگ در کتابها بسیار جستم مگر نیافتم الا بر گوشه دیوار خطیره میر شمس الدین حسینی پسر ایشان تاریخ وفاتش ششم ربیع الاول سنه یکهزار و نود یافتم و دریافتم که ورود سید محمود در زمین دکن بعد سنه یکهزار باشد و از اماکن نزهت خیز حوالی این شهر چشمه لی بی و کوه مولاعلی ست مورخین دکن نوشته اند که در عهد قطب شاه شبے یعقوب حبشی در خواب دید که شخصے بوی میگوید که جناب مظهر العجائب

ترا یاد می فرمایند یعقوب همراه وی روان شد و بر فراز کوه که اکنون بکوه مولا معروفست
برآمده معاینه کرد که جناب امیر بر سنگ نشسته اند یعقوب سلام کرده روبرو ایستاد
و ناگاه بیدار شد و دم صبح بر کوه رفت و بر سنگی که در خواب بران جناب ولایت مآب
را نشسته دیده بود نشان کف دست مبارک یافت ازین حال مردمان را آگاه کرد
و نشان دست مبارک نمود و محرابی بران جهت علامت ساخت بعد مدتی شاهان
قطب شاهیه در تعمیر کوشیدند و رفته رفته هفدهم ماه رجب عرس حضرت شیر خدا
درانجا معمول شد چنانکه در دهلی عرس قطب صاحب میشود و در روایتی دیگر انیست که بر
فراز کوه بتخانه بود شبی هنود چراغان روشن کردند ابراهیم قطب شاه اتفاقا آن شب
بر بام قصر خود برآمد و روشنی چراغان دید و از وزیر خود پرسید که بر کوه این روشنی که
کرده است وزیر عرض کرد که برین کوه چله جناب امیر است شخصی عهد کرده بود که هرگاه
از فضل الهی مراد من حاصل خواهد شد روشنی خواهم کرد امروز که مرادش حاصل گردید
بلوازم فاتحه و روشنی پرداخت شاه گفت که مرا تا امروز معلوم نبود من فردا خواهم رفت
و خواهم دید وزیر همانساعت مخفی مردمان خود فرستاده بتان را دور انداخته درویشی را
درانجا نشاند شاه رفت و دید و برگشت و اهل اسلام وقتا فوقتا در عمارت کوشیدند تا
آنکه امروز عمارتش جای پر فضا گردیده است و هر سال عرس میشود و اصل حقیقت
چشمه بی بی باین نهج شنیدم که بخشی بیگم مادر سلطان عبد الله قطب شاه بیرون شهر
بر سر کریوه پر فضا که چشمه آب شیرین درانجا جاری بود گاه گاه بطریق سیر رفت
ازین سبب سیرگاه مقرر شد و بچشمه بی بی نامزد گشت و درین شهر مردم ذی علم
صاحب کمال بسیار گذشته اند ازانجمله بر کلام چند اعلام این چمن را تمام میکنم

و برای نزہت خواطر ناظرین گلدستہ خوشبوی بندم از کلام نظام الملک آصفجاه بہادر مرحوم

تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینہ را — آمد آبی تازه بر روی کار آئینہ را
کی سوی چمن میرود آن دستِ حنائی — امروز کہ آئینہ گلزار بدست است

از کلام میر احمد نظام الدولہ ناصر جنگ شہید بن نظام الملک آصفجاه بہادر

گر ترا خواہش قتل است بیا بسم اللہ — دم شمشیر تو و گردن ما بسم اللہ
از پنجۂ اجل نہراسیم ہیچگاه — ما نافِ خود بہ تیغ شہادت بریده ایم

از میرزا علی نقی خان قاجار ہمدانی متخلص بہ سجاد مخاطب بہ نقد علی خان مصاحب آصفجاه اول

گفتۂ دلشکنان بہ کہ فراموش کنی — این گہر نیست ندارد کہ تو در گوش کنی
ای مصور از لباس یار دامانش بکش — بر رقیبم دست گیرایی گریبانش بکش

از میرزا خان رسا حیدرآبادی مصاحب نظام الملک آصفجاه

خود را از تنگی قفس آزاد می کنم — این مشت پر تواضع صیاد می کنم
رحم کن ای باغبان گلدسته پیش من میار — مجمع یاران رنگین یاد می آید مرا

از مظفر الدولہ میر ہاشم موسوی خان مشہدی میر منشی ناصر جنگ شہید

کی توان از دوریش دست طمع یکباره شست — نازک اندامی کہ روز آلایش نظاره شست
ہر طبیبی علاجم نسخۂ صد چاره شست — وقت رندی خوش کہ دست از خویشتن یکباره شست
زخم پنہانی کہ در دل داشت رفت از گریہ ام — تشنگی این سیل انا زہم شرار از خاره شست
گریہ ام آتش بہ باد و تو خطی از سر گذشت — ذوق اشکی کہ موج جنبش گہواره شست

اشک و داغ موسوی از اضطراب دل نماند
گردش این چرخ نقش ثابت و سیاره شست

## از سید تفضل حسین عطا منشی سالار جنگ بهادر مرحوم

آتش بدو عالم زده سوز نفس ما ⁂ فریاد که برجاست هنوز این قفس ما
هرچند فقیریم ز عالی نظرانیم ⁂ بر مائده جم نه نشیند مگس ما
ذوق از مضمون رنگین بود محبوب مرا ⁂ خون عاشق ریخت رنگین کرد مکتوب مرا
خرامان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی ⁂ غلط گفتم که محشر را پشیمان ساختی رفتی

## از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بهجو میکشاد

اے معتمد مال ندانم چه کس هستی ⁂ خفاش سیه روزی و خورشید پرستی
در باده فروشی پدرت نام تره یافت ⁂ ڈیگل لگ نود و لتے و این همه مستی
با پایه بلندان نتوان بود معارض ⁂ دستت نرسد جز بسر خانه که پستی
دفتر به مان تو ز نظم و نسق افتاد ⁂ گویا چو خرے آمدی و خمره شکستی
ای ثم قست در صفت قلب تو صادق ⁂ پیوسته براه همه کس سنگ بدستی
گویند ملائک بدعای تو شب و روز ⁂ جیب تو تهے باد ز سرمایه هستی

## از وجیه الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ منقوش است

بعهد افضل الدوله بهادر ⁂ نظام الملک آصفجاه دوران
ز حسن اهتمام مستر مارٹ این پل ⁂ بنا شد همچو طاق هفت ایوان
صراط مستقیم رود موسے ⁂ ز معنی مصرع تاریخ برخوان

## از نواب درگاه قلی خان امیر سرکار آصفجاه

نوروز که روز عشرت افزاست ⁂ مولاے جهان تخت خلافت آراست
از مقدم گل نماند آثار خزان ⁂ سالے که نکوست از بهارش پیداست

| | |
|---|---|
| گو تلین شد ایجاد برای ایشان | حاشا که رسد کسی بجای ایشان |
| اسرار نبوت اند اولاد علی | درگاه قلی است خاک پای ایشان |

از کلام راجه گردهاری پرشاد صاحب المتخلص به باقی صدر سررشته دار فوج باقاعده
دولت آصفیه قدیم متوطن حیدرآباد دکن

| | |
|---|---|
| ایوان و رفیع و قصر و گلشن چه کنم | در منزل بی ثبات مسکن چه کنم |
| رفتند و گذشتند یاران همه را | آنان چه نموده اند تا من چه کنم |

چمن چهارم - در ۱۲۶۵ھ هجری بلاد دکن را دیده ام و در اکثر قصبه و شهر گردیده ام
و باز در ۱۳۱۰ھ که اتفاق مرور افتاد سرمایهٔ تاریخ نگاری چنانکه دل میخواست
دست نداد بهرحال بعض مقامات را که سابق دیده ام و سیرکنان بآنجا رسیده ام
در این کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلبرگه از
حیدرآباد در هشت روز باسبخ آدم سیر و و بسبیل ریل در یک روز سیر سار و زمان سلطنت
این شهر رونق کلی داشت اکنون چندان آباد نیست گنبد سید محمد گیسو دراز بنده نواز
گیسو دراز که در ۸۲۵ھ رحلت کرد مکان دلکشاست و در شهر هفت گنبد بهمنیه هستند
سالار جنگ بهادر مرحوم مرمت شکست ریخت آن کرده اند فی زماننا عدالت دیوانی
و فوجداری در آن مقام برمی شود و کارخانه شطرنجی بافی و قالین بافی و فرشهای
زردوزی هم درین شهر خوب است و در قلعه عمارت کهنه بهمنیه اندک باقی است احمد آباد بیدر
احمد شاه بهمنی ۸۳۱ھ هجری سکونت حسن آباد گلبرگه ترک کرده آب و هوای قریه بیدر خوش
یافته تختگاه خویش گردانید و قلعه و شهر پناه مستحکم تعمیر نمود در عصر ملوک بهمنیه این شهر قابل
ملاحظه بود حالا شهر حصه ویرانش مانند باغ در موسم خزان سواد این شهر غم زده و آشفته

فرح افزا زمینش شرخ برنگ گل ارغنی واز آثار باقیه پیدا اشکوه شاهان بهمنی کاخهای
بلندش خراب و مالکانش زیر تراب در وسط شهر مدرسه خواجه محمود گاوان بفلک
کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگ ست مسکن ابابیل گردیده بر پیش طاق
مدرسه این تاریخ ثبت ست ؎

این مدرسه رفیع محمود بنا ‌ ‌ ‌ چون قبله شده ست کعبه اهل صفا
آثار قبول بین که شد تاریخش ‌ ‌ ‌ از آیه ربنا تقبل منا

و بر ایوان شاهی این قطعه نقش ست ؎

جبهه اقصر شید که ز فرط عظمت ‌ ‌ ‌ آسمان سجده از پایه این گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است ‌ ‌ ‌ قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و بر ابواب سور که در عهد عالمگیر تعمیر شده اند عبارت تواریخ نحتامت کنده ست یکی از آن
این ست - روز دوشنبه بیستم شهر ذیقعده ۱۵ جلوس میمنت مانوس حضرت قدر قدرت
جم جاه ملایک سپاه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی خلد الله
ملکه و سلطانه موافق سنه ۱۰۸۳ الهجری در صوبه داری کمترین بندگان مختار خان الحسینی السبزواری
این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر مقابر عالیه امرا و سلاطین واقع اند و
از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین و کتابه های عمده بخط ثلث و نسخ و طغرا منقش اند

و مصداق این بیت هستند ؎

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی ‌ ‌ ‌ نه پر پروانه یابی نی صدای بلبلی

بر گنبد علی برید هشت قطعه نوشته دیدم حروفت دو قطعه از چند یا ریخته اند و شش قطعه که
سالم یافتم نقل بر داشتم ؎

ایضاً

ای همنفسان تا اجل آمد بسر من ‏ ‏ از پای درافتادم و خون شد جگر من

وے تازه گلے بودم و خوش در چمن دهر ‏ ‏ امروز فرو ریخت همه بال و پر من

دریغا که بے ما بسے روزگار ✽ ‏ ‏ بروید گل و بشگفد نوبهار ✽

کسانیکه از ما بغیب اندر اند ✽ ‏ ‏ بیایند و بر خاک ما بگذرند ✽

تفرج کنان در هوا و هوس ‏ ‏ گذشتیم بر گور بسیار کس

کرا جاودان ماندن امید ماند ‏ ‏ چو کس را نه بینی که جاوید ماند

دامن کشان که میروی امروز بر زمین ‏ ‏ فردا غبار کالبدش بر هوا رود

خاکت در استخوان رود ای نفس خیره چشم ‏ ‏ مانند سرمه دان که در و توتیا رود

الی این گنبد گردون مثال ‏ ‏ شاه فرخنده بر ید نیکو

مصرع آخر که تاریخ بناست ‏ ‏ نام گنبد قبة الانوار گو

شاه سریر مملکت دین علی برید ‏ ‏ چون تنگنای قالی دنیای دون بهشت

آسوده در بهشت ازین روضه عجب ‏ ‏ تاریخ فوتش آمده آسوده در بهشت

و بر محراب یک سهریج این بیت بنظر آمد ؎

ازین سر چشمه بردار آب می خوان ‏ ‏ مدامے باد فیض عمده بیگم

بیجاپور تختگاه عادل شاهیان از شهر شولاپور بقدر بست کروه یک سو است و در این ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تا بانجا رسیده است فصیل شهر سنگین از ابنیه علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاوبیهٔ علی غرد شهها و از آثار کهنه مکان مهتر قدوس دو منزله از سنگ سیاه باقیست گویند این مکان در یک روز تعمیر یافته بود دیگر مقبره ابراهیم عادل شاه کلان و بلند و سنگین است

بیجاپور

وبخط النسخ قرآن مجید بر تخته های سنگ تمام مقبره کنده است گویند تمام کلام مجید نقش است
و دیگر جامع مسجد ست که کمتر مساجد در هندوستان برابر بزرگی وی باشند مشتمل بر یازده
صفه و هر صفه بیست و یک در بغایت مستحکم و منبر از یک پاره سنگ هفده پله دارد و بهر سمت
مسجد هر طرف سی و شش حجره برای طلبه علم ساخته اند و بر یک برج قلعه دو توپ بسیار
کلان و خوب چهره از هفت جوش ساخت زمانه عادل شاهیان نهاده اند و بر ان
کتابه هم کنده است سوای این بهر طرف که نگاه کردم و بچشم حسرت و عبرت و حیرت دیدم
مکانات منهدم و خرابه یافتم فاعتبروا یا اولی الابصار اورنگ آباد دار السلطنت
عالمگیر و بآب و هوا خطه کشمیر نهر آب شیرین در تمام شهر جاری و از ملاحظه ویرانی آن شهر
بر خاطر بیننده گان اندوه بیشود طاری تکیه مسافر شاه خوابگاه اهل الله و این بیت

بر دروازه مکتوب است و خانقاه و باغ جمله درین تکیه خوب است

| کشاده باد الٰهی همیشه این درگاه | | بحق اشهد ان لا اله الا الله |
|---|---|---|

محمد عاشور مرید مسافر شاه نقشبندی بانی اوست و الحق این گورستان جای نیکو است
چهارم رجب سنه ۱۱۲۶ه درویش مذکور انتقال کرد و میرزا غیاث از جانی المتخلص براجی
تاریخش چنین فرموده

| مسافر شاه اقلیم معارف | | سقیم فرش شد از فرش این طاق |
|---|---|---|
| خرد تاریخ سال رحلتش گفت | | مسافر شد ز عالم قطب آفاق |

انگور و انجیر و نارنج در باغات این شهر بسیار است و بفاصله پنج کروه قصبه خلد آباد
روضه آرامگاه ابرار و اخیار و متصل آن قلعه دیوگر معروف به دولت آباد که از عجایب
در همین نامه وصفش چنین میسر باید بیت

| عمارتی که مثلش ندیده است کس | | بود قلعهٔ دولت آباد و بس |
|---|---|---|

نظیر این قلعه در دنیا کسی ندیده پروردگار یکصد و چهل گز مرتفع یک پاره سنگ آفریده آنرا بحکم راجه هرچند راو که چهار هزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از دکن تا گجرات تا جزائر ملیبار حکمرانی مینمود سنگ تراشان کاویده اند و بکمال صنعت گری تراشیده اند و قلعه ازان یک لخت سنگ برآورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب ازین قلعه کوه ایلوره است و حال این عمارت در مصباح التاریخ امیر حسن منشی سرکار ابراهیم عادل شاه چنین مسطور است که روزی در مجلس راجه هرچند راو والی دیوگر صفت عمارات مذکور شد راجه گفت که من در مدت العمر خود بسیار عمارت ساخته ام اما این عمارات زیاده از هزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواهم که تا قیام قیامت ثبات داشته باشد که قرنها ازان بازگویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشهور و معروف گردد مهندسان و معماران و سنگ تراشان که در فن خود یکتا بودند بعرض رسانیدند که در حوالی این شهر کوه است که بجبال عالم نسبتی ندارد چراکه جبال عالم پاره سنگ صلب است و پاره دیگر نرم و رخنها و شگافها میدارد و این کوه مطلق رخنه و شگاف و سنگ نرم ندارد ممکن است که آنرا بصنعت تمام تراشیده خانه بزرگ سازیم که هر بادشاه عظیم المجالس بردن تواند مشتمل بر هجده کارخانه سلطنت که معروف است تا صاحبخانه را بهیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات که ضروری این کارخانها باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکریان لازمه سلطنت که هر یک بجای خود قرار گرفته باشد و تا روز قیامت آن کاخ فراخ مع ما فیها بیک صورت قائم و دائم ماند راجه گفت که اگر چنین عمارت غریب که عین مدعای من است

از قوة بفعل آید خوب است اول نقشه آن از موم ساخته بنظر نمایند بنایان فرهاد
با زومانی اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرده حکم تعمیر درداد سنگ تراشان
از کمر کوه ابتدا کرده فضای پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا
سر سائبان در کمال رفعت و عرض و طول از سنگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب
طاقهای بزرگ تراشیدند که حاجت بستون ندارد و در نهایت صفائی و همواری است
بلکه بعض جا جلا هم داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و در این سر سائبان ها تصاویر
نرگاوان باستعداد و نزاکت کنده اند که استادان مو خامه نتوانند ساخت و در بعض
طویلهای اسپان بعض با زین و بعض با جلهای الوان و تکلفات و نزاکت آنجا بیشتر
بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و در این
محلات چندین صورت آدمی بطور خدم گویا مستعد خدمت استاده اند و بعض
چنان می نمایند که گویا متردد اند و بعض دست بسته استاده و سایر حیوانات از
وحوش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب را جواب مقابله را مواجهه
صورت سپاهیان مسلح گویا جهت پاسبانی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در
میدان دروازه پیش دولت خانه جابجا چند فیل بزرگ و کوچک به ترتیب استاده
و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتگار حاضر و دیگر دهلیز دولتخانه و شمه استعداد آن
چار طاق در یک طرف فضای مذکور از سنگ بریده اند و مختصر بجای در و در در
کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چار در همه گر مستعف و در طاق بزرگ طاقهای
خرد ساخته اند از جهت نشیمن پاسبانان دهلیز و پیادگان و بفضای درون قریب
بالصد تصویر آدمی در جای خود نشسته و استاده تمام مسلح به آلات جابجا مجسم نمودا

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن عقل حیران می ماند و در فضای اندرون از چهار طرف
صفه ها و ایوان ها و حجره ها بطریق مذکور تراشیده جلا داده اند و از جهت کارخانهای
سلطنت مثل سلاح خانه و فراش خانه و مطبخ و آبدار خانه و شربت خانه و بهر کدام ازین
محلها لااقل پنجاه شصت آدمی تراشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است
و در هر خانه استعداد آن کارخانها آنقدر از سنگ بریده اند که تخیل آن دشوار است
هر کس که باینجا رسیده میگوید که آدمی در تفرج یک محل میباید که روزها بسر برد اگر خواهد
آن محل را بغور تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت وحوش و طیور هم بتقریبات
برای زینت محل بسیار ساخته اند ازین محل که پیش روند باز دهلیزی و محلی چند که مجملا
ازان مذکور خواهد شد آنجا نیز بطریق پاسبانی صور سپاهیان ساخته اند بعد تکلف
از مرتبه اول بهتر و فضای این محل زیاده ازان محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده اند
صفه ها و ایوانها و طاقها سر بفلک افراشته اند و کارخانها مثل دار الضرب و زرگرخانه
و قورخانه و جامدار خانه و خزانه و امثال آن در کمال نزاکت و تکلف است یک سر مو
در آن تقصیر واقع نشده و خدمتگاران کارخانها با استعداد و اسباب اساس هر کارخانه
آن که میباید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و پاسبانان این محلها را بجای
خود نگاه داشته اند. شمه از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدمتگاران محلی
دیگر ساخته اند و طاق و ایوان در کمال رفعت و عرض و طول برافراشته اند و اطراف
و جوانب محلها پر تکلف و ترتیب و تخت سلطنت در صدر ایوان گذاشته و صورت
بادشاه بر آن نصب کرده آن قدر پیرایه بروش اهل هند بر اعضای بادشاه منبت نقش
کرده اند که از تعریف مستغنی است دست راست و دست چپ آن تخت هم تختهای دیگر

به ترتیب و قاعده مهیا کرده اند و هر کدام از امرا و ارکان دولت را نشانده اند از
عقب پادشاه خدمتگاران وغیره بجای خود ها استاده اند و چند کس شمشیرهای
مرصع مع رومال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران بدستور خود ظروف آب در دست
و شربت داران و ساقیان صراحی ها مع پیاله در کف گرفته استاده اند و خادمان
طبقهای پان و بعضی طبقهای خوشبو که در هر طبقی چند پیاله مشک و زعفران و عنبر
صندل سوده با گلاب است بر کف دست نهاده حاضر اند و بعضی طبقهای پر گل با
نزاکت که تعریف آن در حیز بیان نمی گنجد گرفته استاده اند و در پیش ایوان بارگاه
سر نوبتان و شحنه و دیوانیان به ترتیب و قاعده جابجا حاضر اند و از دو طرف صفهای سپاهیان
در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب بده هزار چنانکه شرط است در خدمت اند و در
فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طایفه لولیان هر کدام بازو ببازو داده استاده
گویا در رقص اند و در همان فضا بازیگران و مسخرگان و کشتی گیران و شمشیر بازان بکار
خود مشغول اند هر طایفه را که مجلس خود علیحده دارد و چند فیل جنگی که همه منظور نظر
راجه بودند در جلوخانه حاضر و چند راس اسپ خاصه در جلو استاده خلاصه کلام
همچنان تصاویر وحوش و طیور و آدمی با انواع مختلفه و اماکن در آنجا ساخته اند که قلم در شرح
آن قاصر و برای تحریرش دفتری بباید چند حرم سرا به تکلف است که قریب دویست تصویر
در هر محل خواهد بود هر یک بطرز و وضع غیر مکرر و حرکات و سکنات اهل محل به تفصیل
گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر اقوام بگونه گونه وضع بوس و کنار و دیگر حرکات
مشغول اند بالجمله آنچه در آنجا موجود است از هزار یکی مذکور نشد کم کسی به تماشای
عمارات او رسیده و کسانیکه رسیده اند مجملی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار و غیره همین وجه تصور باید کرد فقط گوییم در عهد سلاطین اسلام اکثر تصاویر را شکسته اند بر اینهم دستکاری مصوران و سنگ تراشان از هر پاره سنگ عیان است انگریزان که در نقاشی و تصویر کشی صاحب کمال اند اکثر نقشه ایلورہ بمو خامه و عکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میگویند و بفاصله ده کروه از اورنگ آباد قصبه جالنه است در انجا بر یک مسجد این بیت کنده است

| بسال فرخ و ایام سعد و وقت نکو | | شده ز همت جان محمد این مسجد |
|---|---|---|
| **و بر مسجد دیگر این ابیات منقوش اند** | | |
| بنا کرده جمشید خان مسجدی | | خدا ایش ببخشد جزای بخیر |
| یقین هر که آنجا گذارد نماز | | کند از برایش دعای بخیر |
| ز تاریخ آن کردم از وی سوال | | بگفتا نهادم بنای بخیر |

و در پائین کوه دیول گهات در موضع روند کهیره مسجدی سنگین ویرانه دیدیم بران این تاریخ کنده یافتم

| خداوندخان آنکه دست سخایش | | نمود از جهان چهره آرزو حک |
|---|---|---|
| چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد | | که شد مومنان را پی سجده مسلک |
| چو شد ثانی کعبه تاریخ او را | | بگفتا خرد ثانی کعبه بیشک |

ذکر احمد نگر — در سنه نهصد هجری احمد نظام شاه بحری آباد کرده است این شهر در عهد نظام شاهیان نهایت آباد بود و بعد زوال سلطنت شان رو بویرانی نهاد و چون هنود متصرف شدند چنانکه سلطانان آثار هندوان را برباد کردند ایشان هم عمارت اهل اسلام را شکستند و هر گاه انگریزان مالک گردیدند عمارت نظام شاهی

که در قلعه بود شکسته اثری ازان نگذاشتند راقم الحروف سنه ۱۲۹۲ هجری به احمد نگر رفت و چند مسجد عالیشان و چند مقبره رفیع الارکان دید که بر بعض کتابها هم کنده است از جمله کتابه یک مسجد که یاد دارم اینست

در عهد پادشاه زمانه نظام شاه — فرهاد خان که هست ز جان چاکر کهین
بلند مسجد او شد از فیض لطف شاه — انجام داد او ز پی ذات مومنین
ثابت چو بود در ره دین نبی و آل — تاریخ این بنا لطلب از ثبات دین

روزی بسیر قلعه رفتم و چند توپ زمانه پیشین معاینه کردم و بر آن اسما و تاریخ کنده یافتم - توپ مهاکال پنج گز طویل و یک وجب و دو انگشت دهن فراخ بر یک برج نهاده است و توپ دیگر مهالچهمی نام هفت گز طویل و یک وجب و چهار انگشت دهن فراخ است و تجربه یک ضرب توپ که از هفت جوش ریخته اند این عبارت منقش است سنگ دوازده آثار - باروت چهار آثار اکبری عمل محمد علی رضا نام توپ فتح کشا سنه الف وثمان وتسعین هجری ابو المظفر محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی سنه ۱۰ جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم - سری ناتهه جی سرکار عالیجاه دولت راو سندهیه فتح توپ خاص ساخت مان سنگه سنه ۱۲۰۰ هجری مقام اوجین و بالای یک توپ که دهنش بصورت نهنگ است این عبارت منقوش است - عمل محمد حسین عرب توپ فتح لشکر سنه الف وخمس وسبعین هجری ابو المظفر محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی و یک توپ هفت دهن ساخت قدیم بنظر آمد و چندین توپ قلعه شکن فراخ دهن دیدم که گلهٔ هر یک ۴۳ آثار بود و بفاصله سه کروه بر سر کوه یک مکان سنگین منقش ساخت عهد شاه سلطان معروف به چاند بی بی که شاهی احمد نگر

کرده است قابل ملاحظه و تعریف است - پونه دار السلطنت پیشوا بود از قوم مرهته
و برهمن و دیگر اقوام هنود آباد است و اهل اسلام نیز بقدر هشتم حصه میباشند عالمگیر
نامش محی آباد گذاشته و بتخانه ها را مسجد ساخته فی الحال بیشتر عمارتش چوبی از
دو آشیانه تا چهار پنج منزل اکثر تنگ و تاریک و کوچه و بازار باهتمام انگریزان وسیع
و صاف باغات در حوالی شهر بسیار اند انگور انجیر انار موز انبه بکثرت و بسیار خوب شود
دار السرور برهانپور لب دریای تپتی سنه [illegible] هجری نصیر خان فاروقی آباد کرده است
فصیل شهر از خشت و آهک و ابواب متعدد و مساجد و مقابر بکثرت و بیشتر منهدم
افتاده اند مسجد جامع سنگین هنوز بر هیئت خود قایم پنج دالان فی پانزده در و در صحن
حوض التعمیر بیر لطافت حوض نعمان تاریخ اوست و کتابه بر مسجد عربی بر محراب کنده است
بسم الله الرحمن الرحیم و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا الحمد لله الموفق
للطاعات المعین بفضله علی العبادات والصلوة والسلام علی اشرف الخلق محمد الذی
حرض العباد علی العبادة وعلی آله واصحابه الذین قاموا بواجبها و زیادة و بعد
فان اولی ما ینفق فیه نقد الاعمار لاحوال الخیرات التی یرجی نفعها فی المآل ومن اجل
ذلک الصدقة الجاریة فان ابوابها الا انها ساریة وقد وردت السنة
بان یصرف فیها الاعتناء بامر لان امر بنیان المساجد من شعار الدین ومن اعظم
للتقرب به ما امر به التوفیق ان یا الصواب حیث ورد عنه صلی الله علیه
وسلم انه قال من بنی لله مسجدا ولو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة ولذلک امر مولانا السلطان الاعظم
والخاقان المکرم الفائق بفضله علی سلاطین العرب والعجم عادل شاه بن مبارک شاه الفاروقی ببناء
هذا المسجد الذی هو بالوصف جدیر لا نظیر له و جعله خالصا لوجه الله الکریم و طلبا لمرضاته

نضّر الله ذلک من فضله و مزید کرمه و طوله و کان ابتداؤه سنة سبع و سبعین و تسعمائة و اتمامه
سنة الف حرره بکتبه اقل عبیده الداعی لدولته مصطفی بن نور محمد خطاط عفی الله عنه
و بر منار مسجد این عبارت کنده است - تاریخ الٰهی عبارت است از زمان جلوس حضرت
شاهنشاه ظل الله اکبر بادشاه بتاریخ یازدهم فروردین ماه الٰهی سنه ۴۶ موافق بست و پنجم
رمضان سنه حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله برهان پور را مقر رایات ظفر
آیات ساختند و بهادر خان آمده بپابوس مشرف شد و او را باتباع جان بخشی کردند و

قلعه آسیر فتح شد

شاه غازی جلال دین اکبر — آن بتایید بخت قلعه کشا
کرد فتح آسیر از ان نامه — گفت بگرفت قلعهٔ اعلی

قائله و کاتبه محمد معصوم المتخلص بنامی ابن سید صفای الترمذی اصلا و البکری مسکنا
و مدفنا المنتسب الی سید شیر قلندر ابن باباحسن ابدال السبزواری مولدا و القندهاری
موطنا و مدفنا بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت سنه ۴۶ موافق بست و ششم شوال سنه ۱۰۰۹

بندگان حضرت عازم لاهور شدند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه — عازم هندوستان فی الفور شد
یک عدد نامی فزود انگاه گفت — شاه والا عازم لاهور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سرای عهد عبد الرحیم خان خانخانان است مسجد
منهدم افتاده و سرا برقرار است و بر باب وی این عبارت مکتوب است - در عهد
سلطنت ظل الله فی الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد الله ملکه و عدله
و احسانه و صاحب صوبگی خان خانخانان سپه سالار خلد شوکته حسب الامر

جهان مطاع باهتمام بنده درگاه خلائق پناه لشکر خان سنه یکهزار و بست و هفت هجری
سراپا اتمام رسید و قلعه اسیر از برهانپور بفاصله پنج کروه بر سر کوه هفت صد گز بلند
واقع است و در این قلعه الحال اندک سپاه فرنگ با ساز و سامان جنگ میباشد و انها
اماکن کهنه یک مسجد عالیشان باقیست در آن لشهارا میباشند بر ابواب قلعه کتبها
نقش اند از انجمله یک کتابه اینست ــــه

| | |
|---|---|
| چو شاهزاده اورنگ زیب دین پرور | که باد دایم از کردگار [illegible] |
| جلوس کرد به تخت خلافت اکبر | گرفت جای پدر را بقوت شمشیر |
| زبان تیز زد کلک من از پی تاریخ | به به کرد رقم بادشاه کشورگیر |
| غلام کمترش احمد ز نجم ثانی بود | بحکم شاه درین سال حاکم اسیر |

و تختی میباشد که ورد پارهٔ کهن قلعه بندگان عالی اکثر قلاع و بقاع قابل الذکر اند و
راقم این تاریخ معروض است که بچشم خود دیده بنویسد اما بر آوردی خود دست نیافت
فلهذا بر ذکر برخی از آن که از ثقات شنیدم و لائق تحریر یافتم درین صحیفه راقم نمودم
قصبه چماکنده - از حیدرآباد پنجاه کروه است تقریبا هفت هشت هزار خانه آبادی
اوست قالین و شطرنجی با قالین بسیار میباشند و درینجا یک بتخانه قدیم است
هزار ستون سنگین از یک پاره سنگ درست گردیده و در آن دیر پرستش میکنند
و میگویند که مسلمانان خراب کرده اند و سمکنده را راجه رام دراس ساخت قبل هفت هشت
صد سال از سنین سال باهمن که این سنه در هند هنوز معروف است و در کتب هندیه
نوشته میشود آباد کرده بود و قریب این قصبه را اسنا پیت و موضع عرش غیره قصبات
کلان هستند و بفاصله یک میل از موضع عرش قلعه ورنگل است گردش خندق [illegible]

و دیوارش آنقدر عریض است که ده ارابه برابر بر آن رفتن میتوانند و فی زماننا این قلعه
ویران است دران زراعت میشود و از آثار قدیم یک مکان و یک چاه باقیست و در گلزار
آصفی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چهارصد و ده هجری راجه کاکت سول براج بنا
کرده بود و از هنمکنده بفاصله سه کروه سرحد پرگنه پرکال شروع میشود و پرکال از
هنمکنده ده کروه است و درین علاقه جنگل و سنگ لاخ بسیار است و درختهای
کهرنی و چرونجی بی شمار و درین دشت قوم گوند بیابان باشند و از پرکال بفاصله سه کروه
بتخانه پالم پیٹ است تعمیر کرده راجه پرتاب رود پسر راجه کاکت سول براج و این راجه
در سنه ششصد و هفتاد و دو هجری تالاب پاکهال کندانیده است گویند این آبگیر
در دور چند فرسخ است چهل هزار مزدور در مدت پنج سال کاویده و ساخته اند و در
زمانه این راجه شهر ورنگل در دور سی و شش کروه آباد بود و از دکن تا الهآباد و بنگاله
و گجرات حکومت داشت و مذهبش مذهب لنگوتی بود که یکی از مذاهب هندوان است
و بر نرگاو سوار میشد و در سنه ششصد و هشتاد و پنج هجری جنگیده در دست سپهسالار
علاء الدین گرفتار آمده بدهلی رفت شاه تاج بخشیده باج مقرر فرموده برگردانید پرتاب رود
بر لب دریای نربدا رسیده بعمر هشتاد و هشت سال درگذشت القصه ارتفاع کرسی
بتخانه اش برین مقدار تصور باید کرد که صد زینه از هر چهار طرف دارد و هر زینه بقدر شش
انگشت بلند و بطور شش دست عریض است و بالای این چبوتره بتخانه و هر چهار
محرابهای هر چهار سمت بتخانه از یک پاره سنگ سیاه آنقدر بلند اند که فیل
با عماری بسر دو در بر هر چهار سمت بالای دیوار هر چهار محراب تصاویر مجسم دیو و پری و انسان
و حیوانی و سباع بکمال صنعت از سنگ سیاه یک قطار ساخته اند و بر سر ستونهای این

بیکرهای سنگین سقف بتخانه نهاده اند گویا سقف برداشته استاده اند و کتبه این بتخانه
بتخانه و زبان تلنگی نوشته است که خوانده نمیشود گویند که دران مرقوم است که هفده کرور روپیه
رایج الوقت در تعمیر این بتخانه صرف شده و قریب این بتخانه تالاب کلان است
بسیار عمیق و دران آبگیرهای بقدر ده ده گز هستند و این تالاب را تالاب پالم پیت
میگویند و ازین تالاب رودبار کلان برآمده است که بر هر دو کناره آن دشت بید
و پودینه کرده ها کروه است و تالاب پاکهال از هنمکنده چهار کروه و بحدی طویل و عریض است
که از یک کناره کناره دیگر از دور بعین هم معلوم نمیشود و عمق هم بسیار دارد و ازین
تالاب چهار رود کلان برآمده بدریای شور ملحق شده اند و در دشت شیر و خرس
چوق چوق هستند و از هنمکنده بفاصله پنج کروه در یک کوه کان آهن است و چهل کروه
قصبه کهمم و ازان جا ده کروه قصبه کلور و در انجا کان ابرق است و اشجار کیوره
بسیار و مارها مثل پرندگان دران دشت می پرند و کوهیست بلند که بالای آن
رفتن دشوار است گویند که بالای کوه همه جنگل کیوره است و چشمهای شیرین جاری
هستند و جنات میباشند و اکثر اوقات صدای نغمهای رنگ رنگ از انجا بر می خیزد
و بگوش میرسد و در قصبه کاتور آبگیر است بقدر صد گز مربع دران هر کس که پارچه
می شوید ذرات ابرق بران چسپیده مثل افشان مینماید و گویند که قریب قصبه پالونچه
بهدراچلم که در تعلقه کندی کنده واقع است در یک کوه کان نقره است و از چند
سال انگریزان در انجا کان انگشت یافته اند و برای ریل و جهازات برآورده میشود
و متصل سرحد تعلقه مذکوره در جاگیر نظام یار جنگ بهادر امیر سرکار حیدرآباد معدن
الماس است مگر کسی توجه برین معدن نمیکند و ظفر الدوله احتشام جنگ فدوی رکن الدوله

مدار المهام حیدرآباد که در عهد نواب نظام علیخان بهادر بود چند قلعه نامی مثل قلعه کهمم
وقلعه نرمل و قلعه ظفرگده ساخته است ظفرگده بالای کوه است و برین قلعه بسیار
توپهای عمده و خوشصورت که از هفت جوش ریخته اند افتاده اند و این همه قلاع و بقاع
در صوبه تلنگ اند و قصبه نل گده در میان دو کوه واقع است و در دشت شهد بحدی
پیدا میشود که بیک روپیه شانزده آثار می آید و شان عسل در دور بست گز در
جبال و کهوف موجود است و از ان شهد بقدر دو صد سبوچه برمی آید قوم گونڈ یک
برگ آورده بر آتش می نهند و دودش بمگس عسل میرسد مگسان علیحده میشوند و ایشان
سوراخ نموده شهد برمی آرند و از حیدرآباد بفاصله هفت منزل قصبه نلدرگ است
در انجا محمد عادل شاه والی بیجاپور برلب رود سد بزرگ بقدر بیست و دو گز بلند بسته
از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور بارده دری نهایت مستحکم بنا کرده است
و در سد سوراخها گذاشته هرگاه سوراخهایش میکشایند آب از بالای سقف این مکان
بطور چادر میریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود نقبی برای
آمد و رفت درین خانه وقت ریزش آب جداگانه ساخته اند و این خانه هنوز از
جای نریخته موجود است

نظم

| | |
|---|---|
| خوش کسی گفته است در سفته | سخن نغز رشته در رفته |
| حد گفتار تا باین حد بود | گر همه نیک و گر همه بد بود |

طبع چون نقش خاتمه می بست
قلم انجا رسید و سر بشکست

## وقائع دو ساله ریاست حیدرآباد برنگ تحریر مؤلف تاریخ دکهن ریخته خامه فصاحت ختامه مرزا محمد علی مالک مطبع جعفری بلدهٔ لکهنو

آغاز سال ۱۳۰۱ھ بسبیل ریل بندگان عالی بکلکته در صفر سفر کردند و از لارڈ ارل ڈفرن صاحب بهادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند جمله ارکان دولت و تمام فوج ظفر موج تا اسٹیشن باستقبال رفت و بکمال تجمل سواری در دارالامارة رسید. و شب روشنی چراغان در شهر شد هفتم ربیع الثانی سنه مذکور بندگان عالی بر مسند ریاست دکن جلوس فرمودند درین بزم لارڈ صاحب بهادر فرمان فرمای هند و دیگر صاحبان عالیشان سران دولت قیصر هند و جمله امرا و اعیان حیدرآباد دکن موجود بودند و آرایش و تجمل ایوان آصفیه برنگ ایوان کسری بنمود و بعد جلوس اکثر امرا بتشریفات فاخره سربلند شدند و راجه نرندر بهادر بمنصب هفت هزاری و نقاره و پالکی جهالردار و خطاب مهاراجه و امام جنگ بهادر خلف نواب خورشید جاه بهادر شمس الامرای چهارم بمنصب هفت هزاری و علم و نقاره و ظفر جنگ بهادر خلف دوم خورشید جاه بهادر بمنصب چار هزاری و خطاب شمس الدوله و آغا میرزا بمنصب دو هزاری و علم و خطاب خان بهادر سرور جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو هزاری و علم و خطاب خان بهادر قوی جنگ و میر جهاندار علی بمنصب یکهزار پانصدی و علم و خطاب خان بهادر و میر ریاست علی بمنصب هزاری و خطاب خان بهادر

وگرد هاری پرشاد بمنصب هزاری و خطاب راجه بهادر و مولوی انور بخطاب
خان بهادر محبوب نواز جنگ و میر نصر الله بخطاب خان بهادر دولت یار جنگ
و دیگر اکابر همبرین منوال مشمول عواطف خسروانه گشتند و منصب وزارت
به عماد السلطنت میر لائق علیخان بهادر خلف میر تراب علیخان بهادر مرحوم
سر سالار جنگ تفویض گشت و منیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلف
ثانی سر سالار جنگ بهادر مغفور مختار کارهای مالی شدند و همبرین نسق بسا
تجدید در کاروبار مملکت و اعیان حضرت بوقوع آمد که تفصیلش بسیار است
و در این ایام میمنت فرجام در مشکوی اقبال فرزند ارجمند بشهرستان وجود
خرامید و بنام نامی میر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سور و سرور
در دولت خانه حضور پرنور زیاده از وقت تولد نظام النسا بیگم که قبل صدر آرای
پیدا شده اند آرایش و پیرایش ملوکانه یافتند و ارباب استحقاق فراوان
انعام و اکرام بدست آوردند و بعد از این بعارضه خفیفه مزاج عالی از جادهٔ
اعتدال منحرف شد و بفضل شافی برحق شفای کامل و تندرستی عاجل حاصل
شد و کار چانداریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هر گونه انتظامهای جدید
بر روی کار آمدند و با امرای قدیم مثل نواب بشیر الدوله بهادر خطاب عظیم الامرا
آسمان جاه و به نواب عسکر جنگ بهادر خطاب مشیر الملک و مهدی علیخان
از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی هذا بسیار کسان را ترقیات
گوناگون روزی شدند و در محرم سنه ۲ه از بعض اعراب علاقه سلطان نواز جنگ
و پیادگان شحنه شهر روز عاشورا جنگ در میان آمد و نوبت بکشت و خون رسید

و به تدارک مناسب رفع قضیه بظهور پیوست و سلطان نواز جنگ اول معتوب و آخر براسم خسروانه امان یافت و حضور بعد چندی جهت سیر کوه نیلگری تشریف بردند و باز در رمضان سنه قرین نصرت و اقبال مراجعت فرمودند و باید دانست که ریاست نظامیه و دولت آصفیه دام ملکه پنج بخش است اول علاقه صرف خاص دوم علاقه صوبه برار که در وجه تنخواه سپاه فرنگ حواله سرکار انگریزیست و ابعد صرف هرچه باقی میماند داخل خزانه عامره میشود سوم علاقه پایگاه متعلق امیر کبیر چهارم علاقه جاگیرات پنجم خالصه دیوانی که مالک و فائق آن عماد السلطنة هستند و محاصل انهمه قریب پنج کرور است و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روز بروز باقاعده میگردد و هرگونه صورت بهبود در آئینه خیال مرئیست تفصیل این اجمال چون از اندازهٔ این تاریخ مختصر بیشتر است ازین رو بکمال اختصار برای ملاحظهٔ ناقدان فن تاریخ این وجیزه بقلم آمد و بر خاتمهٔ این تتمه یک قصیده فارسی از کلام بلاغت نظام مؤلف تاریخ اشی ابو الفضل دوران مولانا میرزا محمد عباس خان شروانی سلمه الله تعالی ثبت گشت و هو هذا

## قصیده

عله

دل برد ز من شوخ پری وش بت هندو — از سحر دو چشمان و فسونکاری ابرو
دیدم چو سراپای تو دل رفت ز قابو — افسوس که گم گشت دلم در شب گیسو
حسن تو عیانست ولا از سر هر مو — گل روی و خوش خو و سمن بوی و فرخرو
از چهرهٔ تو معموره دل همسر مینو — وز فرقت تو دیده من چشمه سرجو

چشمان تو خون ریزتر از لشکر چنگیز ‏— ابروی کجت تیزتر از تیغ هلاکو

گیسوی تو تابنده کمندی ست ز رستم ‏— مژگان تو برگشته سنانی ست بر زو

در وسط دو زلف تو رخت دیدم و گفتم ‏— خورشید برآورد سر از برج ترازو

در رفتن رفتار تو فیسا و غزاله ‏— ما هوش دو چشمان تو بیمانه [illegible]

در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه ‏— چون در دل من رحمت نواب [illegible]

محبوب علیخان که به پیش دگری نیست ‏— در سیرت شاهانه و در طلعت نیکو

صد شکر که از سیرت و صفت جمیلش ‏— نظمم چو گلستان ارم یافتم [illegible]

دیدم تزک و شوکت و اندازه بزمش ‏— انگاشتمش تخت کی و تاج [illegible]

بی ند و عدیل ست با فضال الهی ‏— در بخشش و در همت و در صولت و نیرو

تشبیه دهم ذات ورا چون بقابوس ‏— در پهلوی عمان چه بود آب [illegible]

ای سرور جمجاه ترا نیست معادل ‏— هر چند خرد کرد بهر سمت تکاپو

در رزم چو بهرامی و در بزم چو پرویز ‏— در حزم قراخانی و در عزم [illegible]

چون حمله کنی روز وغا بر سر اعدا ‏— آید بجلو داری تو فتح ز هر سو

از هیبت تو شست کند از کف دشمن ‏— افتد بگلویش چو خم حلقه جادو

آن گونه جهد رخش تو بر فوج مخالف ‏— چون جست پی صید کند شیر بر آهو

یک مرد کماندار ز افواج تو مریخ ‏— بهرام چو یک شاه سوار است ز اردو

تریاق بود لطف تو از بهر احبا ‏— زهر است پی خاطر بدخواه تو دارو

گفتار تو اعجاز و کلام دگران سحر ‏— بسیار تفاوت بود از معجزه و جادو

آنگونه بود مائل تعریف تو رفعت ‏— گردد چو کسی شیفته بر قامت دلجو

| | |
|---|---|
| حرفی ست ز مدح تو تنها آنچه نوشتند | خاقانی و قاآنی و فارابی و خواجو |
| الحمد لله که ممدوح جوان بخت | اسکندر وقت ست و وزیرش چو ارسطو |
| تا فتح شود در و سر از صندل سوده | تا داروی ابروام بود وسمه و تقطو |
| سرخاب بود تا که بگر غاب شناور | تا حوت و نهنگ ست روان شط انبو |
| تا سرخ بود لعل و زبرجد بود اخضر | تا آب بود باعث بیضش لولو |
| مالی سر او رنگ باقبال رشید | باشی بجهان داد گر و خسرو و پهلو |
| اعدای تو غمناک و دل افکار و سپید | همرنگ شب تار و رخ قیر و سیه رو |

احباب ثناخوان و هواخواه تو یکسو
دل شاد و نوا سنج چو غلمان بمینو

تمت

## تقریظ از جامع کمالات انسانی میرزا خورشید بیات صفهانی

| | |
|---|---|
| نوبت دیگر گرفت از تو علم معانی | فصیح اللسانی بدیع البیانی |
| ابوالفتح عصر و ابونصر دهر | ابوالفضل دوران ابوالفیض ثانی |
| در اهل سخن افضل و برتری | چو در ادعیه فضل حرز یمانی |
| ایا سید زاده نعت نامور | بعلم و کمالات جان جهانی |
| چهل سال از تیغ دانش نوشتی | سزد گر بگویم که صاحبقرانی |
| بایزد که زیبد ببالای تو | قبا و کمربند و تاج کیانی |
| چه زیبا نوشتی تو تاریخ دکهن | بآئین نیکو چو اشعار شانی |
| سلامت بزی تا بروز قیامت | بصد شادمانی بصد کامرانی |

## ترجمه مؤلف تاریخ

مولانا عباس خلف الرشید مصنف عجب العجاب و لغة الیمین مولانا شیخ احمد یمانی بن عالم
عامل میرزا محمد تقی خان شروانی بن میرزا محمد علیخان شهید مستوفی الممالک ایران در عهد شاهی
نادر قهرمان بن میرزا ابراهیم خان همدانی از جانب پدری نسبش بجابر بن عبد الله انصاری منتهی میشود
و جد مادری او سید اسمعیل خان مرشدآبادی از سادات عالی نسب و از امرا بود مولانا
۲۲ شوال سنه ۱۲۴۱ھ در بنارس پیدا شد و کتب عربیه از والد خود خواند و فارسی
از میر خیرات علیخان فیض آبادی شاگرد شیخ علی حزین گیلانی و در بلاد دکن چون بسن
دبیر گردید و در نظم فارسی چندی از نجم الدوله دبیر الملک میرزا اسد الله خان غالب
دهلوی اصلاح گرفت و در فنون عسکری که عبارت از سیف بازی و اسپ تازی باشد
بسبب پردلی جبلی و فطری دستگاه وافی بهم رسانید و در فنون ادبیه و کلام استعداد
حاصل نمود و در فن تاریخ صاحب کمال گشت و بسعی بعض اکابر ابو الفضل دوران
میرزا عباس خان از بهادر شاه خاتمه آل تیمور خطاب یافت و اکثر بلاد هند دیده آخر
مدتی در خطه بهوپال صوبه مالوه اقامت اختیار کرد و در آن ریاست عزت و اعتبار کلی
حاصل نمود که امروز مقنن قوانین و مورخ وقایع آنجا و مهتمم محکمه تعلیمات شاهجهانی
لقب یافته و باقتضای ائمه هدی سلام الله علیهم خردمندانه بسر میبرد و در فن تاریخ
و انشا و غیره تالیفات جیده میدارد از آنجمله تاریخ روم و تاریخ افاغنه و تاریخ [illegible]
و تاریخ نقد روان و تاریخ ائمه امجاد و تاریخ بهوپال و تاریخ نفیس و آئین [illegible] و غیره
کتب مؤلفه اش که اکثر طبع گشته اند قابل ملاحظه ارباب علم و فضل اند فقط

کتبه میرزا محمد علی مدیر مطبع جعفری واقع نخاس چوک لکهنؤ

# اشتہار کتب مطبوعہ مطبع جعفری واقع نخاس جدید لکھنؤ

عمدة الطالب در نسب سادات بزبان عربی —

مطالب السئول فی مناقب آل الرسول از محمد بن طلحه شافعی —

کتاب الصادح والباغم تصنیف ابو یعلی محمد بن الهباریه در طور کلیله و دمنه در نصائح لطیفه بزبان عربی نظم —

مقامات بدیع الزمان همدانی عربی —

رطب العرب دیوان عربی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب —

تحفه کوثری شرح قصیده سید اسمعیل حمیری علیه الرحمه —

من لا یحضره الطبیب تصنیف محمد بن زکریا رازی در طب —

تسهیل الآیات موسوم بنجوم الفرقان در استخراج آیات قرآنی —

حق الیقین از آخوند ملا محمد باقر مجلسی در اصول خمسه —

سفینة النجات در اثبات امامت و دیگر مباحث اصول —

صحیفة الرضا علیه السلام —

مشکوة الانوار از آخوند مجلسی —

صراط النجات در ترجمه حدیث اعرابی از آخوند مجلسی مشتمل بر چهار هزار مسئله از مناهی و محرمات —

نزهة اثنا عشریه جلد اول بجواب تحفه شاه عبد العزیز دهلوی در ذکر حدوث مذاهب —

حد التحقیق مشتمل ... از مولوی ... —

ضربت حیدریه بجواب شوکت عمریه در مبحث متعه هر دو جلد —

ابواب الجنان جلد دوم در صلوة از ملا رفیع واعظ —

تذکرة العلما الملقبه بنجوم السما بزبان فارسی —

رساله رجعت از آخوند ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه —

مجموعه رسائل سبعه آخوند مجلسی مشتمل بر رساله نکاح و رساله متعه

رساله صفات ذاتی و صفات فعلی باری تعالی و رساله جبر و تفویض و رساله بدا و رساله شکیات و رساله رضاع —

تحفه جوادیه در ادعیه و اعمال نوروزیه اردو —

اردو ترجمه جلاء العیون جلد اول از حال حضرت خاتم الانبیا تا حال امام حسن علیه السلام —

ایضاً جلد دوم از حال امام حسینؑ تا حال قائم آل محمد —

تحیر الغم جلد اول خوشخط و صحیح ترتیب جلیل جزو کلاں مشتمل ماتم از حاج مرزا جعفر علی فصیح مرحوم —

مراثی و سلام مرزا فصیح جلد اول و دوم —

مرثیه ہائے جناب میر خورشید علی صاحب نفیس —

مرآة التحقیق در اصول خمسه بدلائل و براہین اردو —

تائید الاسلام رد نیچر از جناب مفتی سید محمد عباس صاحب قبله بزبان اردو —

تنقید الکلام فی احوال شارع الاسلام اردو ترجمه کتاب آنریبل مولوی سید امیر علی صاحب ـ یه کتاب لاجواب سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول میں بطرز جدید ہے اس میں فرقه یہود و نصاری کے اعتراضات کا جواب شافی اونہیں کی کتب معتبره سے جو مسلم الثبوت ہیں نہایت متانت سے دیا ہے —

اخلاق احمدی ـ اس کتاب میں مفصل طور پر مضامین تہذیب اخلاق کو حسب رواج زمانه بابت ملک و قوم کے اردو زبان میں لکھا ہے —

زبدة النجوم قواعد تنجیم میں —

# جدول غلط و صحیح الفاظ تاریخ دکھن

| صحیح | غلط | سطر | صفحہ | صحیح | غلط | سطر | صفحہ | صحیح | غلط | سطر | صفحہ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| پر سپیدم | سید سپیدم | ۱۶ | ۲۹ | سواد پلچری | سوار پلچری | ۱ | ۱۴ | تاریخ دکھن | تاریخ دکن | ۵ | ۱ |
| حبہ | حسہ | ۵ | ۳۰ | اختیار | احتیار | ۱۶ | ۱۴ | گردید | گردیدہ | ۵ | ۲ |
| حظیرہ | خطیرہ | ۱۵ | ۳۰ | آصفجاہ ثانی | آصفجاہ ثا | ۱۷ | ۱۵ | دکھن | دکن | ۷ | ۲ |
| میرزا جہان | میرزا جان | ۱۰ | ۳۲ | دو صد | یکصد شاہ صد | ۸ | ۱۶ | پیمان توے | پیمانی توئی | ۱۸ | ۴ |
| رقیع | رفیع و | ۵ | ۳۴ | یکہزار و دو صد | یکہزار دو صد | ۱۶ | ۱۶ | جانان توے | جانانی توئی | ۱۸ | ۴ |
| و زبان | زبان | ۱۱ | ۳۴ | فضیلت | فضلت | ۱۹ | ۱۸ | قربان توے | قربانی توئی | ۱۹ | ۴ |
| غمزدا | غمزدہ | ۱۹ | ۳۴ | پشیزی | بشیزے | ۱۰ | ۱۹ | سپاہگری | سپاگری | ۲ | ۵ |
| چند جا | چندیا | ۱۸ | ۳۵ | از روسادہ | از رو | ۱۳ | ۱۹ | باسپید | پاسپید | ۹ | ۶ |
| نیک خو | نیکو | ۹ | ۳۶ | دوازدہم | دودوازدہم | ۱ | ۲۰ | زادہائے | زادہ ہائے | ۱۰ | ۶ |
| قاق | قال | ۱۱ | ۳۶ | افزوده شد | افزوده شد | ۳ | ۲۱ | لالہ ہائے | لالہ ہائی | ۱۱ | ۶ |
| صفحہ | صفحہ | ۱۴ | ۳۷ | خورشید جاہ بہادر | خورشید بہادر | ۸ | ۲۲ | بیشتر | پیشتر | ۱۱ | ۶ |
| پشیزہ گان | پشیدہ گان | ۹ | ۳۷ | ز چیدہ در | ما چیدہ در | ۱۳ | ۲۳ | حیدرآباد در آمد | حیدرآباد در | ۱۰ | ۷ |
| انجیر | انجیر | ۱۷ | ۳۷ | خردہ دکان | خرده دکان | ۱۴ | ۲۳ | دوم | دوم | ۸ | ۸ |
| آرزو نشستگاہ | آرا نشستگا | ۱۸ | ۳۷ | و گفتم | گفتم | ۷ | ۲۵ | چپید | چپند | ۱۰ | ۸ |
| دیو گڈھ | دیو گڑھ | ۱۸ | ۳۷ | جہان | جہان | ۹ | ۲۶ | پیشی | بینی | ۶ | ۱۰ |
| ما نہ نیسایم | ما نہ | ۱۹ | ۳۸ | بجستم | بجستم | ۱۳ | ۲۶ | قمر الدین | آصفجاہ قمر الدین | ۱۰ | ۱۰ |
| و کودر | ورود در | ۱۶ | ۳۹ | شیخ روشن | شیخ روشن | ۶ | ۲۷ | بہادر الدین | بہادر الدین | ۱۴ | ۱۰ |
| پا ہنگھو | ہنگر | ۱۷ | ۳۹ | مقابلہ | مقابلہ | ۱ | ۲۹ | زندہ | ورندہ | ۱۹ | ۱۲ |
| جاالشہ | جاالملہ | ۵ | ۴۲ | الخمیس | الخمیسین | ۱۴ | ۲۹ | پلچری | ملچری | ۱۶ | ۱۳ |

سطر ۵ برحاشیہ صفحہ ۱۶ - ۲۶ صفر ۱۱۵۸ھ غلط است ۲۰ صفر ۱۱۵۸ھ صحیح است ۴